

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد المخلص حبیبہ بطہارۃ النسب تعظیماً لثانہ و حفظ آباءہ من الذلش تیمم البرزخانیہ و جل  
 کل اصل من اصولہ حیرا بل زمانہ و احی ابابہ و امہ معجزتہ و دعائہ و من علینا بالمحمد صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم اکرم انبیاءہ و عظیم رسالہ و لصلوۃ علی حبیبہ خیر خلقہ محمد وآلہ و صحابہ ہم نورا  
 من النوار و شیخان من شیونہ و اعظم آیتہ من آیاتہ اما العبد یدعی حقہ بنید عبد ضعیف  
 عصیان شکار مغلوب نفس غدا رتمنی فضل غفار المعصم بذلی سید المحتار ابن حنظل  
 محمد بن غفر اللہ لہ و لو الہ یحیی ذہنی و قادی سلسلہ ہر خند کہ جمعیت ظاہر و باطن  
 خاطر و استعداد بلند و فطرت ارجمند خاستہ درین زمان پر آشوب و پر فتن یک قلم  
 معدم و مغفود و انواع تفرق انتشار و اہلکاف علی اسقام از صنف قلب و دماغ  
 و تراکم شدا یذ و تضادم الآم ہمہ بو فور موجود فاما چون قبل ازین عدۃ سنین از  
 تشریف و استعاد و استفادہ بخجرت سرابا افادت بجزرائق و نہر فایق حضرت  
 خاتمہ المحدثین مجمع علیہ متاخرین خیر کثیرا بر مطیر مفتاح کنوز کلام ربانی کشاد فایق

آیات سبحانی امام مجتهدین بهام الحجتین مخترع قوانین علوم سموات و ارضین حضرت مولانا  
ولجائی و او سنادهای بجز امجدی حضرت مولانا بالفصل اولانا بهایا و علی صاحب  
مغفور دهلوی سولدا و حتمی ندیب و قادری سلسله سلسله تلامیذ رشیده و مترشدین سعید  
و مستفیدین جلیله حضرت مولانا فخر الهند مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که ذات ملکوتی  
گنجینه فیوض الهی و شانی بزرگین است سرمدی و آیتی از آیات کم نیرلی جامع لطیفین  
ببینجات سته عالم بشیر اخیر کار از علما و فضلا همچو وجود قمری مستقیم و مقتبس از  
انوار شمسی است تقدس اساسش گشته و بعد صل معاهد دقیقه و تکمیل فنون شریفه و  
بدلیعه و تحمال اسانید صحاح و تفاسیر جلیبیه بار که ارشاد عالم ذریعه فور و نجاح امور  
و واسطه حسن شهود معاهد و احکام جلوه گر اندر تحال او علم را پایمال کرده و طرفه  
یورش و آشوب کذب و ظل در کشور ما افتاده و صدر حجت با دیار بجای او در  
خلد برین ما و ای او و مختصر زمانی قلیل مدتی قصیر محرز و مکتب علوم شریفه و فنون  
بخدمت حضرت جدی مغفور ما ندیم من بعد بحسن توفیق سعادت ابدی و سابقه حسن  
سرمدی الوف سعادت و مکرمت ملوین آغنی شد در حال حرمین شریفین زا و همال تطیما و  
تکریم و تشرفا از قوت لغبیل گرا نید بعد مر اجبت و وصول بیدگ الوالی از ما زمانی  
در سایل سابقه و مدتی بزیر قدیمه و جدیده خیلی مستقرار و مختص و تتبع بلیغ مبمون  
ماحرز ناد آتم الا تحریری اتم و کمال و تقریری ماقول و دل بعبارت فرس سلین به سیرایه  
و جبر و قصیر خاصه اندرین باب نیافتم انچه شنیدم که درین دارنا با ندر متاعا الی  
اگر امری از باقیات صحاحات و عمده حقا بر این حسن نظام و جمله اتمام گیرد و بالیقین  
با به الا فحار و نتیجه حیات مستعار ملتوی اندر شد چنانچه از مواهب الهی و عظم فیوض محمدی

ان السرام الیه یعنی بعنوان شکر و سعادت نسبت پس از آنجا که بخواهی بکلمه طیبه در گفتار  
 لاک ذکر کنی که سعاده ترین از کار و ستوده ترین قال بعد ذکر جمله مستطابان است  
 شریف حضرت حدیث ابواللال است بنابر اعلی بعضی سائل شریفیه بیه و نیز به سعادت  
 گردیزه اما درین طیبیه صحیح بر روایات وثیقہ از غایت ضبط و تصحیح و خفاست <sup>باعتبار</sup> مستطابان  
 و مستادلین نه بار نامین سفار و کبار فرا هم نمودم تا حاضر داعم درین وقت هم عمر  
 از جن شرف و سعادت سماعت بعضی شریف رسول اکرم سید ولد آدم سعادت  
 عابد و آفات تامه و خیر کثیر و فضل خیریل بردارند و بعد معانیه این قول تویم طریقی  
 ستقیم و مساکب سلیم و بیان ستین از زمره طمانین و ثاکلین نه شوند و این بدیع السلام  
 مرغوب القوب که در رفاخره تحقیق و جواهر مشرقه تدقیق است از غایت عوق ریزی  
 و لفظی قلبی مهت بلنج و سعی بالیق با حسن وجه من التفسیر و کل وجه من لثجر بر او وسط  
 بین بطویل المل و القصر المخل ترتیب داده بعین القلب و فکر صائب و ذهن ثاقب  
 خط و اقی برداشته بحق این نامه سیاه و عصیان نپناه از ادعیات و اقیات حسن  
 و محمود الآخرة در بیغ نظر میند و عشا و تعصب عناد و بزبها بصیرت نیند از نذوم  
 به تبصره خشنما و قدر جوت بها الفوز بحیات النعم و تو سلست الی مراداة بذالذی الکریم  
 بالوف التبعیل و التکریم علیه فصل لصلوة بالتسليم و اتجنت بها کل ذمی ذهن تویم و طنب  
 سلیم و فوق کل ذمی علم علیم فالمرجو من الاحبار و الاحرار الیدین بالا اجتناب عن  
 و الاستفاف و ان یظروا فی بذه و الرساله یجین المعانیة و الاضافه فانظر الی ما  
 و الا تنظر الی من قال و لیس بنا ان نجد منی طمعا للدنیا و طلبا للآثمان و تقاضا اعلى الاخرة  
 بل حبه لعد و فقط للمسلمین النحلان ربنا قبل منا بجرسته نبی الالسن و سبحان اهل



با دین و ملکوتی و عالم معانی و اعیانی مخلوق فرمود انعامات و درکات از انما سوت  
 تا با موت و قدم و نعت و نفسی و ثبوت در مکان و در جوب لطیف که در وجود با وجود و باقیست  
 از جلیاب قوه لوعده اعلان نمیدست جلوه که فرمود و نسیم باقیل که تا صحیح مکان و جوب  
 زیوستند و بود متعین نشاء اطلاق اعم را و از انفاست که آن بود در راه سپید از راه  
 سندان سایر اینها و اولیا و صلحا و عیاش به با و طرفا و سگافند که آنست در این فرست  
 کرسی و ناز و نایل و ارض و سما و با تحت النزی بهش فرمود بر و بجز مضمرد و مظهر منسسط  
 و مضمرد فرمود و در ای مقام قوای غیبی مرغوب اقداب یاد آمد به هر گل منبره که در این فرمود  
 و از آن آفرای با و سا اینه آفریده است + و مستجان صراط سبقتیم در بر و این من فرمودیم  
 با انصاف شرافت انصاف معالی انصاف مفاخره آبا ما اما اعتبار کلبتم حرام است به  
 محترم و مظهر فرمود و قبایح تمامی نعت و عنایت و خلعت کمالیت بدایت و قولیت کمالیت  
 کلام دینیک و ائمت علیکم السلام بسرا برای است مرحومه محمدیه رسبت در دست فرموده که  
 الی القدم حسن مرقع مغفرت و آیتی از آیات عظیم فضل و رحمت جلوه که فرمود و معاصیان  
 تا فرما تا از اقسامی شان بسمانی و فصل سبحانی و استرصار خاطر و اطرا آن رحمت جهان  
 و فضل کون مکانی منشور که است گنجور مفاخرت سمور و موقدر الشکر در این شده در دست  
 مظهر مظهر و همچو از احم و شرف علیا به و شصت همچو مکارم و محاسن سیرت فرمود و محتسب عامه  
 که نزد اهل تحقیق رسول مقبول صلعم تخم عالم است و سعوت و در سل است تمام جزای عالم  
 و جمیع قسام موجودات و مرئی و کمال سایر کمقنونات از ارض و سموات و ملکوت  
 و تصرف بوده است لعالم و عالمیان و این و جتبان برای همین که بر سنی را محجبه  
 محفصین بود از یک صفت و مظهرت صلعم را معجزات و بیانات از هر جنس بود و فرودان



و مرتبتی دراصل گردانیده که از ایجابی این عقد لای را بسطاک نظم چه خوب معلوم در  
 این چنین لطف او محراب دو بر دمی ترستا که رنگ سز نهند پیش تو طلعون باشد  
 شنیده حکایت یوم میثاق که خالق علی الاطلاق تا حینکه او را و اعتراف بنیای  
 مرسل در ایشان شمع کون مکان بر ایجاب قبول ایمان و فرمان و شهادت عظمت  
 اگر میت آن مبداد و جهان و ملازم حسن خدمت و عظم اقدام بصرف محبت و  
 این آقاسی ولی نعمت این جهان سرای رحمت دو عالمیان با صنایع عجز و انواع تو  
 گرفته و سهند اما حینکه بالامی شهادت آنهمه با حضرت صدیق جلالت عظمه و  
 بنعمت طره شهادت و گلده استی راز و نیاز و خصوصیت در تاج عینیت و محبوبیت زیبا  
 فرق مبارک احمدی نشت و اعلان بکافه این جهان با اتحاد حقیقی و یکجان دو قابی  
 در داده و تلویح فخره نبوة با نبیا و تشریف شریف ولایت با ولایا دست نداده الحق  
 کدامی از ملون و نشأتین است که از وجود با وجود سراپا مقصودش نه تنها کشید و که  
 از اغیان این جهان است که بدر دولت احمدی در آستانه مکر است محمدی نیاز مندی  
 فروتنی نگریده و سرمای سعادت و مغاخرت دارینی و او همه شرافت و عظمت در جهان  
 سرست نداده و کدامی از اولی الالباب اولی الابصار است که از خوان نعمت محمدی  
 حرمین فیضان غلام مصطفوی نعمت نامی گوناگون و لذت نامی بوقلمون بخشیده  
 و گلهای مقصود و انبیا محمود سنجیده و کدامی از اهل تکلیف و تلویح است که از شفا  
 محمدی در درمانی و صحت دایمی در دینی و برونی نبرده و بشریت کفارت است  
 و قد مکر ترقی درجات نبوشان نموده و که اسی از ما رفین در مقررین است که از  
 یک بابی مبارکش صنایع بخش دیده باطن بگشته و از هجران نعلین شریفش شفا بخش



قلوبت سودا می معصیت زده را بکندوده و سیاهی حکمت سرالی را نورالکین و منبع فیوض  
کبیرین و همین بساخته و کلامی معاتب و مخاطب از انبیا و صفیا و صلحا و عرفا بر بود که از سر  
توسل و نای اللهم بحق نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلمت ما و عظمت ما و کرمت ما بزرده و سرخط غذای  
سودا به آرزوی بدست نیامده و کلامی از خواقین و عبید و ملک عزیز تو جلیل بوده است  
که سرمای خود را بجاده شرفش در نیاخته و غاشیه اطاعت و فرمان برداری بر او  
بردوش نیاز مند می و سوا خواهی نه انداخته و حلقه بگوش نگریزیده و سر رضا تسلیم  
برجاده سقیم و مسلک تویم ارشاد او نگویند و تبارزانه شریعت غاشق بالبرس  
و البین تن در نداده و کلامی از ارباب صدق و صفا و صحاب مجد و علما که از حسن  
تذکار آن شفیع الوری خیر البریه انجمن باناخته ناگاه سر و شش عیبی بگوش خوش سید  
و از تعلیق مملوین بزبان حال قال این فرموده شنیده در فیض است منشین از کتبات  
ناامید اینجا به رنگ نه از هر فضل میر و یک کلمه اینجا به مقام انبیا و اشعار با و بی الا  
است که لیاقت چنین آقایی مولائی و سر واری چنین خداوندی و صاحبی بجز ذوات  
بریات که وارد و القاب شرافت انصاف عالی آب کنتم خیر امتی بجز است مرحوم  
محمدیه بر که راسته اصادق می آید و لغم ماقیل نه بر زمین که نشان کف پای تو بود  
سالمی سیده صاحب نظران خواهد بود + قال العلامة السیوطی مع فی المقامات استند  
بنی سری قدره علی برانه جل جلاله خیر الخلق اما یا و اذ کا هم حبا و نبیا خلق الله لاهل  
الکونین و اقربهم کل مؤمن لعینین و حله نبی الانبیار و آدم منجد فی طینه و کتاب  
علی العرش اهلا ما برتیه عنده و فضیلت و توسل به آدم قباب علیه و آخره اول  
ما خلقه و تا یک پیا فرستید که به انتی اگر خوبی تعلق خاطر با سماعت هم بود

طبیات سرا بالصدایات داری و میخواهی که زمانی لطف و کجیت و صلوات بر لذت  
انقیام هم و پس نظر کن بکلام قدس لیتام صاحب تصید به زود اشعار  
وکل آسی الی الرسل الکرام بها + فانما اقبلت من بوزه بهم + فانه شمس فضل هم  
کواکبها + و یظن ان النوار بالناس فی الخلم + و کلهم من رسول الله صلی الله علیه و آله  
من السجود و شفا من الدیم + و واقفون لدهیه عند خدیج + من لقطه العلم او  
سکسته احکم + و کذا قررة العلامة الامام العلامة السبکی رح و هو ارسل الی کل  
من تقدم و غیره فحیث الانبیاء و امهم کلهم من امته و مشمولون برسالته و نهیه و الا  
یا فی عیسی فی آخر الزمان علی شریعتیه و جمیع الشرائع اللتی جارت بها الانبیاء  
منسوخه الیه فهو نبی الانبیاء و ما جا و ابه الی امهم حکامه فی الایز منته المتقدمه علیه  
عقله الیه فی المقایا السندیه مع هذا موضع بمعنی و کاشف این را ز درونی منشو  
لازم الوثوق انما سید ولد ام و لا فخر کانی و وانی هست چه آدم در عرف بمعنی نوح  
ابن آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل مع ذلک کلمه و لا فخر اندر نقیام رنگ  
و جلوه آخر نماید ارباب بصیرت و صحاب معرفت همچو زینب بنت علی و نکات نریب  
لطف بای گوناگون و کیفیات بوقلمون برداشته اند و فی بردارند و خواهند بردارند  
حقینی بضمون عظمت و مفاخرت بشجون که چه قدر بر سطوت و کتت احدی و خا  
و جلال محمدی خبر میدهند لو کان موسی حسنا و یسجیه الا اتباعی نفسی سفیر مایه  
مقبول صلعم و هو اصدق القائلین که اگر موسی العبد ما موجود و زنده می بود  
و نفدرت میداشت و نمیتوانست تا وقتیکه در حسن اقبال و اقیاد قران محمد  
و بحکم نمی انباده الحق حقیق ظهور حقیقت محمدیه و جابه و جلال مصطفویه و شهود و محبت

مطلوبه و تقابل از دنیا باز خدای عرش اعلیٰ کدیمی از انبیا را ولی العزم و از بلائیکه  
مقرب عظم و اکرم زهره و یار امید است که مصباحیت و مجاست و مکالمه و طلاق پیشگاه  
احمدی سادرت و پیش قدمی بیستالی مع الد وقت الاستیعنی ملک مقرب و لانی میل  
فاما اندر مقام اگر از احمدی اولی الا بصار لعین بصیرت و حضرت ملاحظه نماید همبستی را  
مشروط بشرط وقتی و مقید عقید حالی نه بیند بل بهر انفاص معنی الرضا لعین سادرت  
ساعات و آیات از خالق اصن و سموات غایت اهتمام و تجمل در بار مالکانه محمدی و من  
و شوکت بارگاه شانانه احمدی از جمله طیبه لا ترفقوا اصروا تکلم پیدا است و بر این معنی  
و لا تجهروا بالله بالقول نادى با علی ندا رست سبحان الله شوکت و عظمت و سطوت  
و حرمت انجمنی و آب و تاب جاه و جلال محفل احتشام و اکرام و منزلت و احترام در بار  
وقد سیت جلالت و رفعت پیشگاهی دیده باید که در حینیکه خود حضرت رب انجمنها  
لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد <sup>و هو الله</sup> بداهت و عیان سخن اقدام همچو نظام و تمام  
محفل قادی منزل مجاری اشته باشد چه یار و زهره که از فرشیان و عرشیان احد  
دم از قیل و قال کشد و از حرفی و قالی لب کشاید الحق تصدیق معنی از اخبار و آثار  
پیدا است که از ارباب اجله حاضرین انجمن مبارک محمدی و صحاب اعزّه مستنیدین  
بیم شریف احمدی در پیشگاه مصطفوی بجز حمله و مقوله الله و رسوله علم صدای نمیگیر  
برینجاست هر یک از نفوس قادسه و ذوات طاهره بفرود سماعت کلمات طبیات  
سرا پا تصدیقیات او بیت جوامع حکم از ان و جان با ما و صدقنا می پر دخت  
و مبرات و کرات و در و وظیفه میساخت و چرا انظم و لیسق بمعنی درست نشود و چگونه  
تعلین بحسن ادشین پر دازد که الحکم الی اکین تا زاینده تخریر و قروح صبا چشاید

ان بخط اعلیٰ کلمه بر زمره بی باکان میزند سبحان الله چه کلامی قدس الشماهی  
در سانی رفعت یا نشانی که آفرید کار خود آفرین و تحسین میسزاید و ما یطوق  
عبد الهوی وجه حسن تقرب و جنتی و اتحادی و وصالی که صاحب المکان  
تفسیرش از قاب تو سین بلکه از کلمه او ادنی یاد میسر و این معنی خارج از این  
ناظره انسان و مستغنی از شرح و بیان از عقل دورین نتواند دید و از قوت دور  
و ناظره تا آنجا شودان رسید مصرع فاش گر گویم جهان بر هم زخم + و نعم آمل  
من محمد بصوت عرب آمده + مبنی نگرین رب آمده + جمهوری اهل تفسیر متفق اند  
پس مبنی که حق تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید قسم بدهیات و بقارآن مبارک گاش  
علیه الف الف تحیات لصلوات و تسلیات حوزده و فرموده لعن من کان انهم لفی  
سکر کلام بی هون اندر عیقام حسب البصیرت بالوف عبرت و خیرت ملاحظه نماید  
که مبنی چه نوع متضمن و تسلیم غایت تشریف و تعلیم و اقصی احترام و تکریم است  
چه قدر پرورستی و حسن خوبی معانله ارباب راز و سایر مطابق و منطبق میشود  
چنانکه عاشق بهتم معشوق خود حوزد و بگوید که قسم جان تو محرمان هر روز کان  
حسب حستار که از قدر و منزلت و حرمت و عظمت و ذوق کیفیت این راز و سب  
و محو تعامل بر مذاق واقف اند میدانند که از همچو قسم چه تراوش میشود و چه نوع مرتب  
محبوبیت مطلق و خلقت و خصوصیت بر حق رو نمینماید فاغنی و ایا اول الا بصیرت  
و اتمام آخر نبوده که تعبیر مبنی با بزرگان جوین و غرورش سرزده میفرماید لا اقیتم بهذا  
البلد الا از باب تحقیق میفرماید که قسم خوردن بلد که عبارت از زمین است و در شیا  
بر آن مبنی از بند و حقیقت و واقع قسم خوردن خاک پای آن محبوب بر دوسر است

و این قسم سرملتون و راز مکتوم همچو سبب دستم و عیظ و حشم نسبت و لید این مغیره و این  
تبت یدانی طلب و تبت پی توان برد اما نظر کوتاه میان و کم فغان بی اوبان  
اعلی فطران از دراکا همچو اسرار شریفه و مطالب متعارف منینه و جلیله قاصد و فائز  
آزمی حقیقت بینان بحالی فطران که واقف و ما بر انداز و تعامل از و نیاز عاشق را  
هستند از همچو سخنان کعبیتی و لذتی و حلاوتی و مذاقی مییابند که تفسیرش با الفاظ امکانات  
باید و عرض این مقامی است که از باب حال اقبال در باب حال اقبال آرد و در حجاب  
تکلیف بر آیه تلوین و اصحاب تلوین و تبکین بر و مینمایند سجان اند قول قائلی عجب  
لقلوب یا آند و نسبتا از زبان قلم بر آمد شرح گوید منع لب کن عشق گوید لغزین  
کای تمیم در راه عشق خود عنان انداخته با جمله بحق همچو محبوب مطلق برگزیده احد  
بر حق از هر چه گوید شریست و بجاست و زیباست بلکه از همه گفتگویی سخن بر آنها  
بالاست و شریست اندر نیاب احوال صاحب تصیده برده بر تفضیل شریها و خوبها دار  
میفرماید دع ما دعته النصا کفی بنهم و حکم باشنت مدعا غیر محکم و ظهور اتم  
و کمال و شهود عظم و اکبر حقیقت محمدیه در شاره آخره ملاحظه کردنی است و این تماشای  
عجیب و با چرای عریب قابل دیدنی است و شنیدنی است که جمیع اینبار در سلین سخت  
لهای محمدی صلعم و ظل عاطفت احمدی بشند و از زلال میمالک عرصات محشر  
رستگاری یابند حالا چشم بصیرت و اگر کنع رشده دهن دل میکشد که جا اینجا است  
و کینیکه تمامی عالمیان از شدت بهمان بیوقوف سجان آیند و طلب شفیع بر آید  
تا در و پش از زمانی کند نگاه تمامی مرسلین شرمنده زلال خود بشند و یک  
بدگیری خواهد کند و بچاکس از ترس و خطر و خوف و خذر ان مقام ذوالجلال و الاکرام

قدم هرگز نه بردارد تا در حضرت محبوب مطلق خطاب و لسوف لعیلیک بیلد  
 و حضور از ولود با وجود مرا با مقبولان محبوبیت و جلوه معشم کیت با بران از دنیا  
 و خصوصیت و خلقت مخلقی بالطبع تسبیر پرده عزت و اجبال در آیند در مقام محمود که جز  
 قیام در آن مقام ممکن نباشد ترقی فرمایند و به پیشگاه حضرت خداوند صمیمی اجزاء و بند  
 حکم شود که سرانجام سجده بردار و هر چه خواهی بخواد و هر چه گویی بگویی حتی که از شفاعت  
 آن شفیق در عالم سبکی چنین نماید الا آنکه قرآن مجید بخلود بار بروی حکم کرده باشد یعنی  
 یکایک از مسکران این مضمون مدتین است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است با جمله نقیه  
 باید فهمید که آن در محمد است صلعم و مقام مقام او سخن سخن او و جاده جاده او و همان  
 دیگران تفصیلی و موهو خواهد او نیز در قرآن مجید خطاب می رود و لسوف لعیلیک الخ یعنی  
 وای محب من وای محبوب من وای مبدع خاص من چندان نیت و هم فضل و رحمت کتم  
 بر تو که راضی شوی از من تا هیچ آرزوی دل تو نشکند ای محمد صلعم هر کس شنائی من  
 و من شنائی تو خواهم گفت من ای منی نشوم تا یک یک از امت من نیامزمی و این ستر  
 جلیل و از سبب عظیم فهم من فهم و ذاق من ذاق حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی  
 نیز از این موقده و خبر و مضحجه نیز بوجه حسن از غایت آب و تاب استکمال معینی فرموده که  
 این صدای شارت و تهنیت و مژده مبارک که مغفرت و طمانیت عاصیان است  
 بی اختیار بحال منظر و نقل حال قول *حفظ علیة الرحمة* نیز زبان آمدن نصیب  
 بهشت آینه اشناس برود که مستحق کجاست گناهیگار را نهد و بعضی فطر نال  
 که بر باطنان طائفه و پاییه نمعرفت حقیقت محمدیه همین قدر بی رده اند که  
 سلیقه و علم این سیدان صورت بشری و مثال انسانی میدارند و با هر کس نمی بردار  
 خست

و میبایست زنجیر خودی نورشید و بچو سفیر و مصیبت در شک و شوارع باد این املای حکما  
 آبی میکرد و صبح و مسافر اسواق مکه میگشت لغو ذباله از اقوال کائنات الاغوال  
 این بر ایام و العوام فرود حقیقت محمدیه و آب و تاب ثبات پاک مصطفویه نوعی لطیفه و  
 نقیصاتی با زیر وین یاد آن لطفوا نور الله الخ اما مطا لفته خبثه از شامت  
 منکرات اقوال قسوت و شقاوت بدگفتار عاقبت الامر در الزام عتبت سکتی  
 بنه ساخته و در درکات نیران مقامی ترتیب داده و دولت ایمان و نور اسلام را  
 یکسر بنیاد داده و عبادات بسیر و باطنی شهر و سنین از نوافل و اربعین بدیهه عارف  
 بنین شیطان لعین و نذر خناس بس القرن موده حسرا الدنیا و الاخره ذوالکلیله  
 مولی الحسن و حسین مطلق با اینها هدایت فرماید و قلب هر مسلم و  
 مومنین محبت و عشق حبیب خود معهور و سرا پا نور بل نور علی نور سبز و موفور  
 دارد آیین اندر مقام خدایات مناسب مقام سناطر فقیر رسیدند و بدین  
 از زبان قلم بر آندند سبحان الله کلامی است که اجیامی قلوب قاسی القلوب  
 مینماید و باطل درد و ذوق حالت محویت و ربودگی و بچودی و سرشاری  
 رو میدهد و کوی آنکان جمال تمثال پاک مصطفوی و عاشقان سیرانای شایسته  
 مقدس محمدی بعد ساعت همچو کلام معجز نظام تا یوم بعثت و شور سرنه سر داشته  
 و از نه خاک مشاهد و قبور در دست بر این ترانه و زمره اشنا ساخته اند غزل

عالم همه سودا می زده موی محمد تا نکبت از خاک درش باد صبا برد زاید توره گلشن فردوس این گیر	زنجیر دل از حلقه کیسوی محمد جان دو جهان هست شد از بوی محمد ما یوم مبتانی سر کوهی محمد
---	---

بزاهد بتو فردوس برین باد مبارک  
واجب که بپوش تا که ز ندوم ز محبت

ما یم تماشا بی کل روحی محمد  
چون هست خداستینه روحی محمد

حالی مقام این است که جسم حقیقت بین واکن و پشاید که بفضل عظیم الهی  
 پر حسیب نبی اسی حساب علم لدنی از قول حضرت علامه امام محمد غزالی هر که بداند  
 عیاناً و صریحاً و لایحی و فرمانروای محمدی و جابه و اجبال احمدی خبر میدهد  
 و باطناً و معنایه نوعی دیگر رنگ مینماید و چه خوب صفتار مطلق و برگزیدگی و شتو و گنج  
 بجزئیة انشرا با عظمت آئینه رحمت اشعار و افنی نمی بخشد. قال سیوطی فی المقامات  
 و من حضار له فی ما ذکر الغزالی ان الله ملکه الحجة و اذن له ان یقطع منها ما یشاء  
 و اعظم بذک من انتهی الذکر بمقام جدل و نزاع ارباب معاصر و معابد حضرت تفسیر و  
 تبیین این سر مکتون دراز مکتوم مینماید چه با حق مسلمی اهل قبله متبع و مستقیم ملت  
 میورد و الوف مهماعن و توهم لغو و بالدریل مصداق کفر بسین از حصول مؤلفان  
 و قوانین مختصرات فرقه ضالین خواهد شد چه انکشاف عینی بر او کیا حاصل که تفسیر  
 معانی از در آن تخمین و تجویز بیرون و از دوره تحریر و تقریر آفرین عقول متحیر  
 در ربط و ضبط آن از عالمیه مضطرب با معرفت و شنائی از مذاق سوادیه صافی  
 نظام و نظام معنی جلی صعوبت دشوار ناچار چنان تحریر منعطف ساختم و بر سر  
 سخن باز رسیدم از همین جا است که حرام است دخول حبت بر تمامی اینها تا اینکه  
 سید المرسلین خاتم النبیین قدم رحمت توأم نیارد و همچنان حرام است بر تمامی  
 تا اینکه امت مرحومه محمدیه متلدذ و مکلف از کیفیات جنات ما نفیم نشود و گما در وقت  
 بعام التشریح تحت تفسیر قوله تعالی فاوحی الی عبدا ما اوحی ان الحجة مطهر



عَلَى الْأَنْبَاءِ حَتَّى تَدْخُلُوا أَيْتَهُ وَ عَلَى كَلَامِهِ حَتَّى تَدْخُلُوا أَيْتَهُ وَ هُوَ  
سَبَّحَ مِنْهُ الْأَجْرُ وَالسَّابِقُونَ نِيْمٌ مَسْفُوفٌ وَ هُوَ خَيْرٌ مِنْ دَسْفُوفٍ وَ هُوَ خَيْرٌ  
وَ سَبَّحَ مِنْهُ الْأَجْرُ وَالسَّابِقُونَ نِيْمٌ مَسْفُوفٌ وَ هُوَ خَيْرٌ مِنْ دَسْفُوفٍ وَ هُوَ خَيْرٌ  
عِيَارَتُهُ بِرِجْوَالِ اجْتِمَاعٍ مَرْتَبَتُهُ قَرَبُ الْوَالِدِ وَ نَوَافِلُ سِتِّ لَيْسَتْ بِوَالِدِهِ  
مِنْ غَيْرِ مَجْدٍ إِلَّا زَانَ لَيْسَ بِأَبِي عَطِيَّةٍ كَبْرِي وَ مَرْتَبَتُهُ أَعْلَى بِجَانِبِ  
رَسِيدِهِ سَتِّ وَ مَقَامِي نَافِئَةٌ سَتِّ كَلْبِي وَ عُنْوَانُهُ بِنَا الْفَائِظُ وَ فِكْرُهُ نَافِئَةٌ وَ هُوَ  
سَتِّ رَجُلِي وَ عَجْوِي لَعَلِّي نَزَارُ وَ مَنَاسِبُ مَجْمُوعٌ مَقَامٌ قَوْلُ تَائِبِي عَجْبٌ مَرَعُوبٌ لَعَلِّي بَدْرٌ لَعَلِّي  
وَ دَاكُنْتُ سَتِّ بَقِيْنِي مَرَامٌ كَلَامٌ مَحْمُودٌ وَ مَرَلُوطٌ مَجْمُوعٌ وَ فُورٌ حُوبِي وَ لَطْفٌ وَ لَوْفٌ كَيْفِيَّتُهُ مَعْدُودَةٌ  
أَرْبَابٌ كَلْمٌ كَلْفَةٌ بَاشَةٌ كَمُ شَيْئُهُ بَاشَةٌ سَجْمَانٌ لَسَدٌ وَ لَعْنَمٌ بَاقِيْلٌ مَعُ مَوْسَى هُوَشْنٌ فِتِّي سَيَكُنْتُ  
وَ مَقَامٌ تَوْعِيْنٌ ذَاتٌ مِيْ نَكْرِي وَ سَتِّ مِيْ بِمَخِيصٍ مَرَامٌ أَيْ كَمَا مِيْكَ حَقَائِقُ لَوْزَانِيَّةٌ وَ ذَاتٌ  
قَدِيبَةٌ هَرَّةٌ أَيْبَاءٌ وَ مَرَلِيْنٌ وَ رِشَاءٌ آخِرَةٌ بِخَيْرِ حَسَنِ حَسْبِيْنِ عَاطِفَةٌ وَ رِافَتٌ أَحْمَدِي  
قَصْرٌ شَيْخِي حَامِيَّتُ وَ نَصْرَتُ مُحَمَّدِي تَكْلِيْنٌ وَ تَهْمٌ أَرْزَنْدَشْتَهْ شَهْنَدٌ وَ نَسْلَاكٌ بِرَفْرَهْ أَيْتَانِ  
مُحَمَّدِي وَ شَتْمَالٌ تَبَوَانِجَانٌ وَ مَوَانِخَانِ أَيْ أَحْمَدِي أَرْزَقِيْلِي أَيْ صَافِيَّةٌ نَشْرِيْفِي وَ سَتِّ لَعَلِّي  
دِيْكَرِي مِيْ نَافِيْسِي عَمَلِي نَافِيْسِي عَمَلِي وَ مَلَكُوْتِيَانِ رَاجِحِي بَارِ وَ زَهْرَهْ كَهْ شَهْبِي قِيُوْتٌ وَ رَاكُنَةُ كَلْبِي  
كَلْبِي تَنْ دَوَانِدُ وَ زَبَانٌ قَاصِدٌ أَلْبِيَانِ جِهْ مَحْرُفٌ نَافِيْسِي عَمَلِي صَوْتٌ فِي نَاصُولِ خَيْرِي  
بَخْرَانِيْكَ لَوْزِ دِكَلَاتٌ طَيِّبَاتٌ صَلَوَاتُ عَلَيْهِ وَ سَلَامٌ أَيْتَانِيَا اذْكَرُ أَيْضًا بَرَدَارُ  
وَ اذْ صَلَوَاتُ أَيْنِ تَحْقِيْقٌ مَبْرَأٌ بِالصَّغِيْرِيْنِ مَتَوَقِّعٌ حَسَنِ اجْرَاتِ عَظْمِ سَاجِ وَ مَرَاتِ دِيْوِي  
وَ آخِرُوِي اذْ رِيْشَاكَهْ مُحَمَّدِي وَ دَارُكَاهْ أَحْمَدِي كَرْدُو لَعْنَمٌ بَاقِيْلٌ مَعُ لَآئِيْكَنِ الشَّارِ  
كَمَا كَانِ حَقَّةٌ بِعَبْدِ اذْ خَدَا بَرَزَلِي قَصْدٌ مَخْتَصِرٌ وَ مَا أَنَا اذْ شَرَحٌ فِي اذْ مَقْصُودِ مَتَوَقِّعٌ كَلَامٌ

علی بعضین الخیر و الجودانه ولی التوفیق والهدایه و علیه التوکل فی البدایه و البیان  
 بر مقتضای انوار است کاشفان سر حقیقت محتجب مانند که اسمعیلی اتفاق گردیده است که  
 هر کمالی و صفاتی فردی که در ذوات سایر انبیا و رسل مضمون و مبروح بودند و از قوت  
 افعال گرایند مجموعه آنها مع شئی زاید بوجه اتم و اکمل از ان مبرود عالم فخر بنی آدم  
 المغان ظهور و جلوه شهود گرفت بلکه چون اشغال و مشغول انبیا را از خزانة حصول  
 ماه الامتیا زکی و فائق نفرد و افراد حکمی بود لصفای ذات پاک آن مبارک گاشتا  
 با اینها ذوات و کمالات مخصوصه آخر فارق و فصل اسمعیلی گردانید تا قریب اتم  
 و حضور صورت عظیم آن رسول اکرم با خدا بی عالم از اعلی بیدیهات و اعظم مشهورات جلوه ظهور  
 و طلوعان شهود و بد و بالقس و آفاق بدایه و عیان امری و محسوس گردد و شاید نفوق  
 و برتری حقیقت محمدی با اذن جلوه گرمی بازیکه فضیلت و سریر اشریت نایدی <sup>اعلم</sup>  
 ندر گردد فاعلم اننا اولی الالبصار و استمعوا و انصتوا یا اولی الالبصار  
 که تجله از معجزات و خوارق و بشر الف نبوی صلعم است زنده فرمودن ابوبن شریفین  
 بدعا و شرف شدن بشر ایمان دولت اسلام و عرفان آن هر دو مقتدر محققین  
 متماخرین و محظبین مشنذین سفاد و خلفا جملته و کلیته طائفه اجبار کبار و سواد عظم  
 قدیمه و جدیده برابر اظهار این مسئله جللیه از اعظم مسائل اسلام و از اکرم و اتم خوارق  
 و حصادین آن نبی کافه انام علیه الصلوة و السلام شمرده و اسمعیلی را من کل الودیه بجز اول  
 سیدید و عنوانات شصیده و روایات وثیقه از اخبار متوالیه و احادیث مبتدایه  
 قیمه تویری صحیح جلوه تحقیق و پیرایه بصریح داده حسن نبر این و وجه و حج ساطعه و ادله لا  
 ما رقیه بپایه صد ادوات و ثاقف رسانیده حتی که علمای متاخرین این مسأله مشکو  
 می

لطیف خاطر ايجاب و قبول نموده و نوعی اندر مینبات از میں و قال و چون در جلال بشکند  
تغذیهات سازد و صاحبم و همچنین و تکریماً بطهاره بنی الاکرم قرطبی میفرماید خدا صدها  
بعبارت فارسی بخین است که خدا بعضی خاتم النبیین فضائل و شرف سید المرسلین  
و استواء استواء الباقیون بر این پیرایه گوناگون از قوت بسبب سبب است و الی حسین بن علی  
و متابع و متوالی مشهور و میباشند الی وقت الاحتمال پس مضمون حدیث ششون هم  
شعبه السیت از العمامات و فضائل الی عطیات و اکرامات باین معنی که آوردنی بود  
وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا قَالَ السُّيُوطِيُّ فِي الْمَقَامَاتِ هَسَدِيَّةٌ وَاجْرِي عَلَى  
يَذِيرُهُ مِنَ الْخَيْرَاتِ الْوَقْفِيَّةِ وَ اتَا مِنْ كَحْضَانِ نَمَّ بَوْرَتِ نَبِيًّا قَبْلَهُ وَ قَالَ ابْنُ سَيِّدِ  
النَّاسِ وَ كَرِهُنَّ اَبْلُ الْعِلْمِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى لَمْ يَزَلْ رَاقِيًا فِي الْمَقَامَاتِ سِتِّ مِثْقَالِهَا فِي  
الْعِلْمِ اِلَى اَنَّ قَبِيضَ الدَّرْدَةِ لَطَا بِرَوَالِيهِ وَ اَزَلَّهُ بِمَا حَضَّهُ بِهِ لَدَيْهِ مِنْ الْكِبْرِيَاءِ عَجِينَ  
الْعَدْوَمِ عَلَيْهِ فَمَنْ الْجَائِزَانِ تَكُونُ بَذَهُ دَرَجَتَهُ حَصَلَتْ لَهُ لِعَدْوَانِ لَمْ تَلْجُ اَنَّ الْاَحْيَاءِ  
وَ الْاَيَّامِ مَسَاحِرٍ عَنْ تِلْكَ الْحَادِثِ فَلَا تَعَارِضُ وَ كَانَ مِمَّا شَبَّهَتْ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَ الْخَيْرَاتِ  
الْبِدَا اِحْيَاءُ حَتَّى اَمَّنَا بِهِ الْبُؤْيُوبِ وَ قَالَ الْقُرْطُبِيُّ اَنَّ فَضَائِلَ الْبَنِيِّ صَلَّى وَ خُصَّ اَلْفَضْلُ لَمْ يَزَلْ  
مُتَوَالِيًا اِلَى حَتَّى مَاتَ وَ تَتَّبَعَتْ اِلَى وَقْتِ وَفَاتِهِ فَيَكُونُ بِذَا مَا فَضْلُهُ الْبَدِيَّةُ وَ اَكْرَمُ بِهِ فَضْلًا  
وَالَّذِينَ اَحْيَاهَا مَجْتَمِعًا بِشَرْعًا وَ لَا عَقْلًا اِنَّهُ تَوْضِيحُ كَلَامٍ وَ تَبَيُّهُنَّ حَرَامٌ بِدَيْكُونَهُ اَنَّ  
مَسْئَلَةُ اِحْيَاءِ الْبَنِيِّ رَسُوْلِ الْاَقْلِيَّةِ وَ مَشْرِفِ شَدَانِ لَشَرَفِ اِيْمَانٍ وَ دَوْلَتِ سَرْمَدِ سَلَامٍ  
وَ مَوْجِهَانِ اَزْ مَسْأَلِ قَطْعِي و يَقِيْنِي سَهْتِ وَ نَيْتِ بَا حِدِي وَ جَوْهَرِ اَزْ مَوْجِهَاتِ عَقْلِي وَ شَرْعِي  
بِهَ حَجْرَةِ عِبَارَتِ سَهْتِ اَزْ خَرَقِ عَادَتِي كِهْ بَر دَسْتِ مَدْعِي نَبُوْتِهِ بِرِ وَ فَوْقِ دَعْوَانِي وَ ي  
ظَاهِرْ كَرْدِ وَ عَيْرِ وَ ي اَزْ اَتِيَانِ مِثْلِ اَنَّ عَاجِزْ اَيْدِ حَكِيْمِ مَطْلُوقِ كِهْ تَمَاضِي اَمُورِ رَا وَ اَسْبَابِ

ساخته است و سنت الهی بر آن رفته که آن امر را بی سبب بردست رسول بخنداند  
 بیدار در زمان بود بر سالت وی و سحره فعل الهی است بنقل رسول چه خرق ما در  
 حلق از عهد ممکن نباشد و جمله اقسام خوارق چهار است اگر بگشویند با ایمان و عمل صالح  
 نیست آنرا کرده است راجع گویند و اگر بگشویند با ایمان و عمل صالح و کمال معرفت با  
 آنرا که استند نمایند و اگر بدعوی تنبوه باشند آن معجزه است و بگشای از عوام مؤمنین و اول  
 صلح نیز ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گوید پس بر نبی احسب اقتضای حکمت الهی  
 بیانات و معجزات و حفص الف و مکرمات عطاسته و مجموعه آنها مع شئی زائد خاتم النبیین  
 عطا شده و ظاهر است که حضرت عیسی را از جناب رب العزت عطا شد این معجزه جلالت  
 که از جمله تم باذن احد اعیان مولی میفرمودند تا بحسب قانون معجزه و قاعده ممتده  
 سابقه نسبت بان مولا عالم سبب و لذام چه گفته آید پس ضرور باشد که فاطمه  
 همچو معنی نیز از آن سرور عالم صلعم پیرا حین و طریق مستحسن و مسلک محمود و قابل ملاحظه  
 لمعان ظهور و جلوه ظهور یابد اگر چه بیانات و آیات از انبیا و کائنات بدین مقتدر است و آن  
 از قوه لعل گرا آید مثل الشقاق نور و سلام کردن حجر و آمدن شجر پسر موده او و  
 چوبستون ابرق او و تسبیح کردن بسنگ بزره مادر و سوره و در وقت حیات آن در زمان  
 شدن جسمه ثانی و آب از باگستان او و شکایت موده شتر و پاد او چو فرد دیگر با نور  
 بی زبان پیش او و گواهی خداوند سوزگار و گریه صدق دعوی او و سیر شدن  
 از عمام اندک به برکت او و دور شدن امراض صعبه العلاج بدست او و ایضا در  
 پسر آتیه ازین کلام عظام بر قلب مقدس او با وجود اعمی بودن به غیر از آیات  
 و معجزات پسر بن از انداز و بشیر مدیح و مناقب و کمالات و معجزات و اخلاق حمید

و از صفای بپندیده و شمال محمود و جمال شهنوده حضرت رسول مقبول صلعم فرود  
 از حصا و اعدا بپند میزد در شرب نیت که بگی و جنگی را اخاطه نماید چنانچه معجزات  
 حضرت رسول مقبول صلعم که در کتب احادیث و تفسیر شریفند چهار هزار و شصت هزار اند  
 پس بقصد اجتناب که بهمین وجه اقرب و مماثل و غایبه او فوق و مشاغل است چگونه عمل  
 پس بخاد و بستن حجاب و ابا و انکار و اعراض و انحصار بصورت دیده شود قال سیوطی  
 فی المقامات السنیة و بعض الاساطین ایده و بشیده و قوایه و شدیده و مهدی طریقه  
 و سکره بانه و افاق القاعده السنی انفتحت علیها الامه کلها انه لم یورث نبی محجرة  
 او خصیصه الا وقع لبنیا مثلها و قد امرتی عیسیٰ علی اجبار الموتی من القبور فلا بد ان یورث  
 نظیر و نسبت بده بقصه نیما شهر من الماتور و النکان وقع له من بذلهم طوطی البرزخ  
 و حنین الخشب من الاجزاء فان قصه الایوبین اقرب الی المماثلته و نسبت المماثلته  
 باینجه مخفی نماند که وقوع و مشهور همچو کرمان از بعض صحابه و او یاسی است بطریق  
 شهرت و توانر شویست یافته است که تردد و انکار را انجامال نباشد در ایستقامت نظر  
 باطناب بشوید دوسه حکایت بطور مثل مشهور و نظیر معروف مسستی نمونه از خرد و  
 گفتا میکنم ضایع شفا فی اخلاق الصطفی حضرت مولانا قاضی عیاض بهر از کمال  
 دایب و آوایب و غایت آب و تاب استکمال استنبی فرموده ترجمه اش می گویم در زیاد و اینکه  
 یعنی این عدی از حضرت پس بغیر ذایت کرده که جوانی از یغمار وفات یافت مادرش  
 کسری دگوری میداشت بر فرق عشق جامه انداخت و ما حاضرین از مادرش  
 سخنان مصایرت و ستر جاع در میان نهادیم بهمین حالت مادرش پرسید که آیا پس  
 مرد جواب دادیم که آری گفت کباب اند اگر تو دانای و علمیم است با نیتستی که من بطرف تو

و در تمام این کتاب در بیان معجزات حضرت رسول مقبول صلعم فرود از حصا و اعدا بپند میزد در شرب نیت که بگی و جنگی را اخاطه نماید چنانچه معجزات حضرت رسول مقبول صلعم که در کتب احادیث و تفسیر شریفند چهار هزار و شصت هزار اند پس بقصد اجتناب که بهمین وجه اقرب و مماثل و غایبه او فوق و مشاغل است چگونه عمل پس بخاد و بستن حجاب و ابا و انکار و اعراض و انحصار بصورت دیده شود قال سیوطی فی المقامات السنیة و بعض الاساطین ایده و بشیده و قوایه و شدیده و مهدی طریقه و سکره بانه و افاق القاعده السنی انفتحت علیها الامه کلها انه لم یورث نبی محجرة او خصیصه الا وقع لبنیا مثلها و قد امرتی عیسیٰ علی اجبار الموتی من القبور فلا بد ان یورث نظیر و نسبت بده بقصه نیما شهر من الماتور و النکان وقع له من بذلهم طوطی البرزخ و حنین الخشب من الاجزاء فان قصه الایوبین اقرب الی المماثلته و نسبت المماثلته باینجه مخفی نماند که وقوع و مشهور همچو کرمان از بعض صحابه و او یاسی است بطریق شهرت و توانر شویست یافته است که تردد و انکار را انجامال نباشد در ایستقامت نظر باطناب بشوید دوسه حکایت بطور مثل مشهور و نظیر معروف مسستی نمونه از خرد و گفتا میکنم ضایع شفا فی اخلاق الصطفی حضرت مولانا قاضی عیاض بهر از کمال دایب و آوایب و غایت آب و تاب استکمال استنبی فرموده ترجمه اش می گویم در زیاد و اینکه یعنی این عدی از حضرت پس بغیر ذایت کرده که جوانی از یغمار وفات یافت مادرش کسری دگوری میداشت بر فرق عشق جامه انداخت و ما حاضرین از مادرش سخنان مصایرت و ستر جاع در میان نهادیم بهمین حالت مادرش پرسید که آیا پس مرد جواب دادیم که آری گفت کباب اند اگر تو دانای و علمیم است با نیتستی که من بطرف تو

مولا... مستطاب... از معجزات

در بطرف بعین نور پان امید سحرة کرد امام که تودر سیر زجرات و کربت با مصفاشته فرمائی پس  
 این شدت و کربت بر ما نمید از خضرت انس میفرماید ناگفته و باید بپیم که او موعی جامه از سر  
 برداشت حیات کایله و زندگانی تازه یافت مقام بصیرت و عدلت با دلی الالباب است  
 که از همت نسبه الالبابا خیر الوری پیر زالی با دنیا از برکت نام نامی و بیستم گرامی محمد صلعم  
 حق کنانید و نیز بهی از عبدالسد بن عبید الله هسناری روایت نموده که هر گاه ثابت  
 بن نفیس در جنگ بنامه شهید شدند در دفن شان حاضر بودیم هر گاه در قبر گذر آستیم  
 بشنیدیم که میگفت محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشهد عثمان الهذلی  
 و بعد از این کلمات طیبات همچو حالت سابقه درده یستیم این هم سحرة حضرت صلعم  
 است که موعی زنده گشته شهادت رسالت و خلفا را شدند داد و نیز طبری و ابونعم  
 و ابن مندیه از لغمان بن بشیر روایت نموده که زید ابن خارجه چون وفات یافت  
 نقشش از جایه مستور بود و زنان حوالی او گریه مینمودند و وقت که این خبر عشا بود  
 گفتند که خاموش شهید و ساکت مانید من بوجد چون از سر متوفی برداشت این کلمات  
 طیبات شنیدند محمد صلعم رسول الله الامین و خاتم النبیین کتاب الاول با فرمود  
 صدق صدیق و روح حضرت خلیفه اول و دویم و سیوم که نماز نهاد و آخر آگفت السلام  
 علیک یا رسول الله در رحمة الله و بر کفایت بعد همچو حالت سابقه گشته اند اینهم سحرة  
 جلیله شخضرت صلعم ازیر که امینتی و کربت و قیبه محقق گردیده است که گرامی است  
 بحق نبی سحرة می شود چه این ولی از همت ادست معهدا و قوع همچو امورات  
 خالبات و بینات و اصحاب خاصه اعیان اموات از بعض اعظم اولیای است  
 محمدیه بشیر و اکثر دست داده حضرت امام با فعه رح که از اصل الا بر و از اعظم

میباشند و مسلم اللقبوت همگی شیوخ نظام و علمای اکرام حضرت حرمین الشریفین هستند در کتاب  
 مرآة العیفتان بعد از آنکه کثرت و تواتر کرامات حضرت جناب قطب العالمین حضرت غوث اعظمین  
 قدس ابدا سره العزیز منزه بمانید و کرامات طغنت حد التواتر معلوم بالاتفاق مالمغنت مثلها  
 من احدین شیوخ الاقواق و همچنین را حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی ره و تکمیل الایمان  
 و غیره تصحیح فرمود و ممداران گفته که گاهی بعضی ارباب تمکین که قدم صدق ایشان بر مقام  
 ولایت رسوخ و ثبات است بدعوای صادق نیز مقبول گرد و قبالا و کان آن شیخ محی الدین  
 عبدالقادر جیلانی ره کثیر الدعوی بحق الحق فی حق اندر نیاب مولوی محمد احمق صاحب  
 مغفور هم در باب مسائل رسوخ عقیدت و وثوق مراد از آنجناب عظمت آبا بن  
 عبارات اظهار فرموده اند که بر ثبوت و تحقق ولایت و کرامت غوث الاعظم ره بسیار  
 از علماء و اولیا که احصاء آن ممکن نیست رفته اند پس منکر آن باید که خاطر را باشد زیرا که  
 اینکار کرامت ایشان موجب تحفیه و تفصیل بسیاری از علماء است انتهى ایند بر تمیقام بطرف  
 مناسبت تمام بر ذکر یک کرامت عظم آن محبوب و عالم اکتفا میکنم حضرت انام را فی  
 تصریح این قصه طویل و کثرت عریضه با سلوب بدلیح و عموان بلیغ فرموده فی غیر  
 عبارت قل دل می نگار که بیخالی پسری میداد و او از حضرت جناب غوث یکال محبوب  
 خدی عقیقت دلی و ارادت قلبی میداد و از قصص آنی و لوله عشق و غلبه حال پسرها  
 پروانه و بر بر شمع وجود با وجود آن سرا یا مقصود خود را نثار و فدای آنست و زبان حال آن  
 فرودگردد دست دهنه را جانم + در پای مبارکت نشانم + روزی از حسن التفاتات مادر  
 پیشرف حضور بی آنجنوبیت آبا شرف گشته التماس نمود که من بطیب خاطر این رسوخ  
 جناب نمودم و حسبته مد حقوق خود ممنونم حضور با این تعلیم ما بن فرمایند المنحصر کلامی

اینکار کرامت ایشان موجب تحفیه و تفصیل بسیاری از علماء است انتهى ایند بر تمیقام بطرف  
 مناسبت تمام بر ذکر یک کرامت عظم آن محبوب و عالم اکتفا میکنم حضرت انام را فی  
 تصریح این قصه طویل و کثرت عریضه با سلوب بدلیح و عموان بلیغ فرموده فی غیر

گاهی ابویرزال منبسطهای عسوف و داشت در نزدیکی بر اهل مدین می آمدند و می دیدند که  
 که لاغر و ناتوان گردیده است و نخودهای خشک می خورد و دنیا بانه و مضطرب بانه بنسب حضور  
 آن لایب پناهی مشرف گردید دید که حضور سر با نوزحم و جاج و عسر و لالید و نفاشین بل سقفا  
 سوزن کرد که با حضرت از منزلت و مصفت حضور استغنی خلی سستیب مبرئی میشود که بولی با بن  
 لذائذ و خاوم با بن سده لنگاه حضور که است محمور بر عظام و جاج مطبوعه دست زده و فرمود  
 قومی ما یون اسد الدنئی بحی لعظام الریم بغور صد اروح افزای نویل امر جلیل آن سبحان  
 و نظیر کلمات قدسیه همانا آن جاج مطبوعه حیات کامله فیت و زمره تسبیح و تبسلی آغاز خست  
 ارشاد فرمودند که سرگاسکه در زند تو با نیمه خواهد رسید انگاه همچو خوردنی لذایذ و نفایس  
 حوائلی و ناکامی نخواهد مرد حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی <sup>رحم</sup> در جذب القلوب سفر نمایند  
 که لکن از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مسایح که تصرف میکنند در قبور خود و با نهند  
 تصرفهای ایشان در ساحت حیات بلکه بنسبت از حیات حضرت محبوب سبحانی <sup>رحم</sup> و حضرت شیخ  
 و ازین مقصود حضرت آنچه خود دیده و یافته گفته است نهی نه تمهیت آنچه از علوم و  
 معارف الهی عجایب و غرائب نامتناهی از افراد این است بطور آمد و است از هیچ آینه  
 بر قوع نیامده بی اختیار نقل حال استجا و فرود و قی و کیفیت ختم سلسله قادریه بر زبان فقیر  
 یا شیخ عبد القادر جیلانی مشایخ الله حضرت امام باغی <sup>رحم</sup> در تاریخ خود سفر نمایند که از دید  
 این ختم قادریه اکثر افراد و ارباب بمنزلت الایب و در ذمه معرفت فایز شده اند و انواع  
 فتوحات و صفات کثوره باطن در یافته اند و من نیگرو و جادل فی هذا البقال فلیطالع  
 یرجع الی تالیفات الامام سبحان الله و نعم ما قیل <sup>رحم</sup> بده دست یقین ابدل بدست  
 شاه جیلانی <sup>رحم</sup> که دست او بود اندر حقیقت دست یزدانی <sup>رحم</sup> و الحق بعض گدایان در در



نات

اجودنی و قرائان استانی محمدی و نظام مقصود ما نحن فیہ بقوان و عبارات دگر و میرزا محمد  
آخر فرموده اند این محال است که حدیثی از احوال سلمات حرق نامسقول صوتی بی اصول سراید  
و از اقوال کائنات الاغمال ای بنکاشاید که گوش بزوال لطف ایمان و آخرش بندید باقیست  
سخت لغو و بالید اما اجتهاق و ایضاح بمعنی خیلی هیلت و فرصت میخواهد تا در آن وقت  
وقت نبارم فاما این قضیه مرضیه از ایات بر این مسئله در اوله نمک در تالیفات دیگر  
ثابت و غیره مصرح نموده ام فلیطالع ان شئت در این مقام هم از اندان قول جامع و مانع  
ختم میکنم که حضرت مولوی معنوی علیه الرحمة میفرماید آیات شان کانی بجای شیخ حسن  
هر هاست + فانی است و گفت او گنت خد هاست + چون خدا از خود سوال کند که چه پیش  
دعای خویش اجزن رو کند + گفتگوی عاشقان در کار رب + جو شش عشق است و بی  
ترک ادب + و علم فیضیه و انکشاف بدی این سرکتون دراز گتم از بابیه مسئله و قیاس  
و نقل باید جست اگر صحیح بحال و در سیم القلب است ضرورت و قاطبه بی مقصود توان بر دهر نقد  
و علی این تعبیر اندر مقام شاید بنی راض قطع و مدار صیت اذ دیکت و حدیث  
نبوی صلعم مقرب الی بالتواقل همواره نصیب العین سار و ازین موات مصنفی چه باشد  
مقصود بیکه مطابقت معاینه سحر با مطلوب بوجه زیبا نماید سبحان الله بمجموع طول و  
بعضی از شعر و عبارات و جبر و تقدیر طری و مودن کار همون او تربت جامع الکلم بود صاحب مرقاة  
از فضیلتان کلام مخبر نظامش بقصر کما اندر میناب نموده است و احقانی فرموده است که قطع  
از سهکات مذکور شمره ابواب آخر نماید بنده العبارة للعبیادی و لواحق فبا دیه الطلیع  
ملک مقرب و لانی مرسل اما الواحق فهو انظر الله لک علی بعض احسانه نوصه علمه و خرج  
و لک عذر الخیب المطلق و صدار غیره اصنافاً و ذلک اذا تنوز الروح القدسیه و از داد و خور

واقرا كتابا بالا حاصن عن طمته عالم خمس وعكينة ذات القلب عن صدر رطيقه والمطوية  
 على اهل زينان النوار الالهية حتى يقوى النور وينطق في فضاء قلبه فتعكس فيه  
 القوس المرشمة في اللوح المحفوظ ويطبع على المعينات ويتصل في اجسام العالم السطر  
 بل تجلي حثيذ القياض الاقدس مجرقة التي هي اشرف العطايا فكيف لغيره ان يتجلى  
 باجمله سبحانه بله حبه ربه بيت وچه عظمى ست اولياي است محمدية وگدايان استانه  
 مضطوية را که محجزة احياءى مؤننى ذكره اعظم واكبر ما به الافتخار قوم عبيان است  
 بلكه العياذ بالسدر بان الوهيت عيسى مهن معنى اقرار داده اند باولياي ائمت محمدية  
 كنتم خير امتة نصيب عطاگر ديدة و بكرات فترات از اصل ارباب اعظم اولاد جلوه ظهور  
 ولعائن شهود در داده الحق علماء امتى كانبيا ربى اسرائيل تا بحق سيد المرسلين خاتم  
 النبیین مولائى عالم فخر بنى آدم چه گفته آيد اندر مقام صاحب يقينه برده روح  
 چه خوب فرموده است لونا سبت قدره آيات عظماء احيى اسمه حين يدعى دارمى اللهم  
 احاصل كافة اهل علم وطائفة اهل حديث از قديم و جديد روايات ميكردند خبر صدق  
 احياء ايمان را بائين بين وعده ترين به بيان طبع و شلوب بديع باروايات و شوق و  
 و بهت و طبع بگياشتند از حسن تدكابر آن و بش و نشر مي فرمودند بحسن الناس و بمصطفى  
 ميكردند و محدود و محسوب مي فرمودند تحت حضنا بعض معجزات و در اصل منموندند بزرگوار  
 مناقب مكرمات قال السيوطى رح فى المقامات السنية و قال اهل العلم و الحدیث يرون  
 بذ النجوى و به بسردن و ميشرونه بين الناس لا يسرون و يحبلونه فى اعداؤا حفصا الناس  
 و المعجزات و يدخلونه فى خير المناقب و المكرمات انتهى حالها اين جزه ضعيف الضم  
 تحقيق در ابا تصديق اين امر خطر بر طرق سنية با حفظ اصول شرعية استقامت

و استمداد فیض محمدی بر خود بیکدیگر دو توضیح کلام و تبیین مرام به بیانی بنمایید که اگر خدا خواهد  
 قطعاً و جز ما هر دلیما کارگر شود و در قلوب مسلمانان اشراق و نشر حرم نور نقیصین بنفیر اید  
 میگویم که استمدال با احتیاج منکر در مقام باین نحوست که نزول یافته است بعضی صحیح  
 بهضم صفت انبوت رسول الثقلین صلعم **وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْحَجِّمِ** یعنی  
 به استمدالی میفرماید که ای حبیب صلعم از تو پرسش نخواهد شد که منکران تو چرا بر سر راه  
 پیمانند و چرا اعتماد ورزیدند اگر چه آن منکران و معاندان داخل شدند و صحاب کجیم  
 یعنی مصاحبان اش سوزان مهر و قوارت نافع و معیوب لفظ و الا سأل بصیغه نهی حاضر  
 آمده است و اکثر معتبرین معنی این چنین گفته اند که پرسش از حال دوزخیان که نه فرمان  
 تحمل بر این دارند و نه گوش طاقت سماع آن در مراد ازین نهی بیان شد است عقوبت

دوزخیان نیست صاحب تفسیر معالم التنزیل آورده و قرالاخرون و الا سأل بالرفع  
 علی اللفظی معنی دست مبسول عنهم کما قال الله **فَاِمَّا عَلَيَّكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا  
 الْحِسَابُ** انتهى عبد الرزاق و ابن جریر از محمد بن کعب قرطبی از داؤد بن ابی اسلم  
 روایت کرده که آنحضرت صلعم روزی میفرمودند که کاش بدانم انجام مادر و پدر من  
 حقیقتاً آیه مذکوره در کتاب من بعد آنحضرت صلعم گاهی مذکور والدین خود نفرمودند  
 تا آنکه وفات یافتند شاه صاحب مولانا فخر المهندسخوار در فتح العزیز اندر مقام لعیارت  
 مائل و دل پیرایه اتم و اکمل تحقیق سرایان صدیق و روایت صحیح و مذکور تویم و مناسک  
 سلیم علامه سیوطی رحه اکتفا فرموده و بهتر و بالا تر ازین تحقیق مذمیده در اسی نیافته  
 صاحب بصیرت و خبرت بفرصت و ادراک ثوابت ملاحظه نماید میفرماید که علی حلال  
 سیوطی نیز بعد از ذکر این دو روایت گفته اند که با وجود ارسال سند استاد اینها هم



فی البیان هذا المقطع من البلاشیر فی الجبان ہذا الموصول مع ما یضم الی ذلک  
 ملاحظتہ خطاب ابن الاہم من قبل ما بعد کلمہ فی اہل الکتاب من قولہ تعالیٰ یا بنی  
 اسرائیل اذکروا النبی الّٰی انزلنا علیکم التورۃ علیکم المشوۃ لقولہ واذا ابتلی ابن ابراہیم  
 ولہذا احتتمت القصبہ بمنزل ما صدرت وکر زناد یا بنی اسرائیل ایذا انما تختم طولہا جبین  
 قول ان المراد باصحاب حجیم کفار اہل الکتاب بجا حدون عن الامابہ والمناب یورک ان  
 مدنیۃ حوطبک فیہا من بنی اسرائیل الذرئیۃ والثر باخوطب فیہا الیہود والناقصون ما فی التورہ  
 من المعجوزات ہی فاعتبروا یا اولی الالبصار انذر من مقام صانع طبع وقادو فکر تقاد  
 پی مقصود ان برد و جل متین رضدیت و معدلت از دست نذر اول انیک من حیث  
 الخطاب ملاحظہ نماید کہ تحقیق آیات با قبل ما بعد من قولہ تعالیٰ یا بنی اسرائیل الی اذا اب  
 ابراہیم کلیۃً بمنزل حج اہل کتاب گشتہ اند بار غلبہ تمام و ختام قصہ همچو آغاز کلام  
 و صدرت مقام فرمود و ثانیاً انیک در تکریر زناد یا بنی اسرائیل بدایت و سررحمہ ایدان  
 و اعلان بہت بر تمام و ختام این قصہ طویلہ و حکایت عرضہ بس لحاظ حیثیت بلاغت  
 خطاب و اعتبار تناسب قبل ما بعد حسن و جوہ ناوی با علی زناد است باحقاق و اثبات  
 حتی مراد باصحاب حجیم کفار اہل کتاب ہستند کہ مدہ لعمر مسلک شیطنیت و بغویت بعد  
 حصول اوداک بلاغ بسین حکام احکامیکین ممکن ناندند و ہمین معنی از مؤدو و موکدا  
 انیکہ سوزہ مدنی است و اشارت بلا خطاب بالتصریح بنی اسرائیل و ذریات انہاست غالباً  
 و اکثر مخاطب اند ذلک لہ یہود کہ ناقص و منکر فیناق و عہد و مندرجہ تورت بودند چنانچہ  
 ہمین معنی تشریح میشود از حیثیت تناسب کفنیہ و معنویہ بچہ طبقہ حجیم از غلط طبقات  
 در کات و ایول مقامات نیز ان است چنانچہ برای ہمین مقروض مسکن همچو کافر البوجہن لعین کہ

رسول مبعوث صلعم حين نزل ان در عروه بجز و موده بات و عون بجزه الامم لما استفتاد  
 من ظاهر كلام السيوطي و ويرث من ذلك من حيث المناسبة الغنفيه والمعنويه ان يحجم كلام  
 من النار كما هو مقتضى اللفظ والآثار المرديه ان يخرج ابن ابي حاتم عن ابى مالك اخرا لثا العبد  
 الابزار في قوله لثا اصحاب الحج ما عظم من النار و اخرج ابن جرير و ابن المنذر في قول  
 لثا سبعة البواب قال اولها جهنم ثم نظي ثم خطه ثم السعير ثم السعير ثم النبا و قال و يحجم  
 ابو جيل فالذي يهذو المتركة من عظم كفرة و شته و رزه و عاند عن علم و ليس يبدل  
 باعنه من آيات الكتاب المبين و مجد ما يعبد و انكر و حرف ما في التوراة و غيره و  
 صلعم في رسالته و هو ما مور في كتابه باتباعه في صفة لقيه و طاعته و لا يطيع ذكبا بل فتره  
 لا علم عندهم و لا كتاب لا عناد و لا تبديل شئ من الخطاب فان هذه الدر كته ليست  
 القل خصوصاً من هو من المصطفى صلعم بسبل اى بسبل انته اذ في صور مقام متباً  
 و الكناه بنت باعني كطبعة حجيم مسكن و مقر اشخصه بنت ككفر ان غير تبه نفسى رسيد واحدا  
 و افعال شيطنت و ضلالت ان باعلى شورش و خردش همچو سحران و عتو و استكبار و كافر  
 فرعون سرزده و مواره معاذ علم و يقين و غير و محرف آيات كتاب مبين مانده و كافر  
 لواح از عرف رسالت و نبوة مرسل خدا مؤذف باوصف معانته خوارق بايره و آيات  
 و بنيات و آنچه پس بر اهل فتره چگونه صدق و معيني راست و درست خواهد آمد بكم  
 ف منى بينى در حينيكه ابوطالب محض از لواط نسبت سلسله قرابت و حقوق كفا  
 درختا حسن شرف ملازمت ان سرا با رحمت و خير و برکت از طابفة اهل نار امون  
 و اخص در عذاب خواهد شد حالاً نكهة العبر از شرف تعميل او امر و نواهي گر زان مير  
 مانده قال العلامة فيه و قد صح في الربي خلا انه امون اهل النار خلا بالما جاز به من بره

و در بانه لغز ایما به نوح امتداد عمره و امتناعه من طاعته امره فما طاعتک با بویه الذین  
 نما شد قربا و که حیا و قصر عمره بسط عذرا فما ذلها ان کیونا فی طبقه حجیم در ان شد  
 علیها العذاب عظیم بذالایغیبه من لرادنی ذوق عظیم انبتهی اندر رضیورت از چشم بصیرت  
 و عین خبرت قیاس کردنی نسبت و بدل اندیشیدنی است با صلاب طیبه ارحام طاهره بویله  
 شریفین رسول ثقلین صلعم که لفضل عظیم خدای کریم کریم یوتیه من یشاء بشرف دولت  
 جلال این تمثال مراتب جدا نما شرف گشتند آن نور خاتم ذات احدیت مبداء ایجاد و تکوین  
 بویالی با رحام طیبه و صلاب طاهره مستقر و متمکن داشتند بسبب جلوه خفیه و نقل هر دو بکایت مشرفان  
 خوانند گردید که جانب واحد عظم کفر انباشد که با و صقی عنادا و جانب ثانی باشد قربا و که حیا  
 و قصر عمره و بسط عذرا و عظم منزلت و حقیقه معنی الاحادیث منکثه بروایات صحیحه من الراجح  
 جهارت و مشعر بالف شرافت و کرامت آن هر دو حضرت بطرق متعدده و سهیل منکثه  
 بدائمه و صراحته وارد شده که بر هیچ یکی از اهل علم قدیم و جدید از انها مستور و مخفی نمانده  
 پس شخصی که برای او ادنی ذوق سلیم و طبع مستقیم و شایسته لطف ایمان و ثمره از لقا خوفان  
 ایقان است کی جواز ایمنی رو خواهد بود و نسبت که بون شریفین شافع ثقلین لغو ذبا بعد از از ان  
 حجیم تصور نماید و معاذ بعد انیکه شاید بون خیر ثقلین صلعم در طبقه حجیم همچو آن کافراست  
 و جاشا انیکه تسلط شود بر هر دو ضد الیم در حالیکه منشور کرامت گنجور منقشرت معهود و لیسف  
 عظیمک است این صدق مقال باشد خالق کون مکان پس مراعات و حفظ احترام اکرام  
 آن سید زانام اینقدر محفوظ داشته باشد و ما کان الله لیبعد بهم و انت فهم  
 انگاه قبل قال و چون وجهی و مصلحی بچگونه ندارد چه در حینیکه از جامه نفوس خبی  
 اینغیبه متصور نیست که تعذیب و عقوبت بون راضی باشد نسبت از انحضرت شافع

الحجرین و یا از سلسله کبریا <sup>ع</sup> لایحه العالمین که با ساد و دلچسبانه مبنی بر حکم  
 تعامل خشونت و عبوست ساخت و نظر عطف وقت را رفت نه در داشت کی جواز و رعایت  
 انبغی تصور یکنه شود که سر اسیر از محاللات عقلی و محاللات عادی است و باید سته و عیاناً مقابله  
 و معالجه در طبله و عداوت قهری بنانی است و نیز از تمهید جوهر معانی و مسابن اشیا و احوال  
 نشینی است از همین است که روایت کرده ابن جریر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که  
 یطیبهک الخ که از رضای سول مقبول سلیم است یعنی که نه داخل شود احدی از اهل بیت او  
 در نار و اندر نیقیام اکابر و ملکان واجبه فضا حکم معلوم فرموده اند و نیز روایت نموده ابو سعید  
 در شرف نبوة و غیره من حدیث عمران بن حصین فرموده انسا لک فرمود سوال کردیم از بزرگان  
 عام اینک چه داخل شود کسی از اهل بیت مادران پس عطا فرمود ما یعنی ارا بجا که تصریح  
 و تبیح انبغی در صدر رساله بوجه حسن و زیبا گذشت فاما عالیا بنظر علوی مقام اظنا  
 کلام باز از احقاق و اتات ما نحن فیه شعار و انباء تفصیله میدهد محققانمان ذکره علامه شیخ  
 اندر زیبا با کاری کرده است که در عبارت مختصر همچو مسئله عظیم و اطول امر اگر واحدی  
 بر این بلوغ و بیان بدیع محاصره فرموده و از وجه اتم و اکمل انصراف حسن اتمام انبغی نموده  
 میفرماید بل استعد علی من انجی السریة لتقلین ان یجی به الا لایین فقیر زبانه که حضرت  
 بلایین سایل فی ذلک لرضی العین میداد و از راه حسن معادزان بقعه مبارکه مهیا است  
 روزی لجا صلوه معصرا مین جدم شریف از حضرت شیخ العیلامولانا الفاضل اولاد الاموال  
 شیخ محمد جمال حسابد حله العالی مفتی حضرت مکه مهظمه و اولاد فضل و شرفه و ابرشاده  
 سینه و مستدرک خاصه اندر انبغی گشتم حضرت مدوح بعد فراغ از دسترس بدین باضم کل  
 طیباً و لطفونات قدسیا و الوف حیات ذاکیات صلوة و التسلیمات مادله لامعیه باقره



و بر این دو وجه سابقه از احقاق و اثبات معنی نشان داد و نصارت حدائق ایمان را  
 با بسیاری عرفان و اشعار اقیان بود و بالاسنا ما اندر مقام از معقولات سیر با بقدر تقاضا  
 حضرت مدح بنظر اطناب بقبول جامع و مانع اکتفا میکنم که فرمودند مگر که شاید قول علامه سیوطی  
 ندیده است بعد از سچان ابدی بحقیقت کلام اهل کلام که مع قطع نظر از سخنان  
 عبارات و غایت نبامعیت که هر کلمه اش اقل و عمل و هر جمله پیش اتم و کمال است نحو اسی بلوغ  
 و سابق بلوغ چه نوع مستلزم و متضمن با ثبات و احقاق ما سخن فیه است که بهر از آن طرق و سیر  
 معشوق و منجات و الوفا اصناف برارت و الواع منفرد آن هر دو اعلی حضرت تاوسی با علی  
 پارس است حالا قول منکر اینکه تحقیق و از آن شده اند و احادیث کثیره در تعزیر و عقوبت ابوی  
 خیر الانام صلعم میگویم که اندرین باب اجوبه قویه بارقه و اوله لامعه ساطعه علامه سیوطی رح  
 و غیره اکار سلف در تصنیفات خود فرموده که نقل بالا استعیاب آن طوالتی میجواید ملاحظه  
 طالبی روینماید فاما درین عجاله ناافتمه و تبصره حتما از ملخص و محصلش بعبارة فارسی بدین  
 ارباب بصیرت و آزره گوش صحاب خبرت نموده میشود که علامه سیوطی رح میفرماید که تحقیق  
 مطلع شدم بر آن احادیث بانسرا و تباهیها و جهل بلوغ نمودم و سعی با ملحق کردم در استنباط  
 و متبع آنها پس یافتیم اکثر آن اجماع را با این ضعیف و معلول و صحیح اینکه بعضی از آنها منسوخ  
 یا تقدم من القول یا فیما بین آنها از م تعارض تصوریده بشود انگاه احتیاج و یقیناً  
 اقتد بر چیزی بامر مرجع علی ما تقریر فی الاصول حضرت امه مالکینح نیز اندرین باب بی جهت  
 کمال برده و جزایات قاطعه و بنیات ساطعه از آیات و احادیث قطعیه داده و گفته که این  
 اخبار احاد اند البتة تعارض القاطع و یا اینکه احادیث نجات و اسلام و حیات که همه وجود  
 مثل و وفق و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند مستحق و نه نیست پس اینها

حفظ تو این مذکوره و اصول مصرحه قاطبه رحمان و نبیه مهین احادیث وارود مشهور  
داده شد با قدم و سبق بالعلم و ادب و احوال بالقبول و اوسع بدین خوانند شد و لیست  
شعرهای که سکر مقدمه اطفال مشرکین چگونه عهده بر آخواید شد و چه نوع سیر انجام این  
خواهد کرد که زور و دروغ و خول نام آنهاست حق است و همین از و چنین مستلزم خوف و صدق  
و ترس و خطر از اصول شرعی میشود چه سکر ازین دو صورت قرار کردن نمیتواند یعنی اگر خواهد  
مسبب اقتضا حدیث و ابوده با نهم فی النار پس باین قول لا محاله شد قول و نقل عظیم مولی  
است و اگر خواهد گفت بقول الناس باز تقاع باس پس تحقیق بمعنی قاطبه و بدیهه مستلزم  
و مستقیم علی و اخبار و ازوه است با هم فی النار پس اندر خصوصیت لا محاله ارتجاع این  
و ادخال این تعارض نخواهد شد مگر سحر تسکیم و اقبال منسوخیت اخبار واروده منتفخین دخول  
و نیست منسوخیت معینی الا بالشفاعه الواضحه من استطاع علم حیت قال سالت ربی

بین من ذریه لیسر فاعطانیهم عهدا اکابر محققین فرموده اند که تحقیق در شرع شریف  
مستحق گشته است امریکه تلخیص است برای رفع سلسله اطفال مشرکین و برای کسانی که  
بلای دعوت بادشاون نشده معتبرین نردوانی قوله تالی و کلا تفرقه و انزاع و ذکا  
بحر و کما عهد بان حتی یبیت سبکا بجهت آنکه کریمه اولی منسوخ شد  
تغذیب و عقوبت اطال دارد آیه زینیه ثانیه منسوخ نشد اخبار تغذیب قبل از اول  
ملاحظه کنید با معال نظر فوج من و فکر یاولی الا لیه اربابین امرار طبعه و همچون سبک  
بایه که نظم قرآن و فرقان همه رسوادی است حدیث صوره که بسوی اسح

و اما قول المنکرانه در وقت احادیث کثیره فی عذابها و نقد و قننت علیها با سزا  
و بالنبی بنی جمها و خضرها و اکثرها ما بین صنیعت و معملی و اولی و ایضا منوها منسوخ

بما تقدم من النقول او مما من في طلبها التبرجح على ما تقر في الاصول وقد اتي  
بعض ائمة المالكية من سجودها ساطع وقال هذه اخبار احاد لا تغار من اللغات وليست  
شعري باو القبول المنكر في اطفال المشركين والتجبر بانهم في النار مئين مئين  
فان قال مقتضاه نقد الكبر القول اعظم الهول وان قال بقول الناس ورفعه عنهم  
الراس فقد سلم العدل عن الاخبار الواردة بانهم في النار وليس الا كما بها من السجود  
عند اكل الخبث والرسوخ وذلك الا بالشفاعة الواقعة من المصطفى صلعم فيهم  
قال ساكت ربي لئلا ين من ذريته ليشرفا عظامهم وقد وقع الناسخ للاطفال  
ومن لم يبلغهم الدعوة معتبرين من نزول في قوله تعالى ولا تزدوا زينة قود النحر  
واكلنا ماعدا بين حتى نبعث رسولا فاجمله الاولي نسخت التعذيب لاطفال  
والثانية نسخت اخبار التعذيب قبل الارسال فانظر الى هذه الاسباب المودعة  
في نظم القرآن والمناسبات المبتدعة في ترتيب الفرقان انتهى مقامات كبرية  
حالا لا يخفى سيد آخر وبحث شريفا ويكر بائين بين وعنوان مئين بايد سيند  
وقلبا مبرته ولكن لا يطعن قلبي بايد رسايد وان ايكة بعض ارباب ثقات  
استدلال احتياج رفع باسم بانجاء آخره براين حكم واظهر في موده انذبند  
از ان مخرج من تحريري آرمه كه مذيب بعض ارباب حديث واحبار كبار جليل الدين  
رسول مقبول صلعم از ارباب فخره هستند يعني نيامتد بلاغ مئين از نبى مرسل  
وامعنى از اصول شرعية صراحة وندامته مستلزم است برفع عقوبت و اس  
چه بعض قطعي مذکور بدان ناوسى باعلى نذارا ما اذير بمقام خدشه است كه از  
بادى به نظر ناشى ميشود ونقضى است كه متبادرا حادث ميگردود و آن ايكة قول

قابل مقال جانب مقابل خدا دارد و میتوانند که بگویند که تحقیق مقدم گردیده است  
و عزت عیسی بر هر دو حضرت و در صورت تسلیم و محبت دعوت رسول مبرس  
چگونه هستند لال و احتجاج در باره رفع نهی از آیه کریمه و ما کنا مغفلاً بیناً را  
و درست خواهد آمد پس میگویم که اولی الالباب این نقض ضعیف و خدشه  
رکیک است بوجهی که دفع فرموده و که بسیار مشوراً موده محصه اش انکه اهل علم  
فرموده اند که ان معنی الی مؤمنان به نیرایه نبوت و تحقق نبوت پیوسته که بلاغ و در خصوص  
دعوت حضرت عیسی علیه السلام در حضرت گشته و در ایمینی با ثبات و احقاق رسیدن  
که آن عهد و حضرت شخصی ادرا یافته پسند که اولی الامر بین دعوت اسلام برسد و  
جناب نموده باشد و قرصاً و تقدیر اگر در سبب ما سخن فیه اعتبار لغزش تقدیم نبوت  
بلا شتر بلاغ حقیقه و الیصال تحقیق تسلیم نایم پس ایمینی صراحتاً و بداهت مستند  
ابطال احادیث وارده بحق اهل فتره است و بد باطل کونانیا اینکه در صورت  
تسلیم قید مفروضه و اعتبار شرط مقدره سلمه اعنی لعنت ما یافته نخواهد شد  
قومی و طائفة احدی در دنیا بوضعی و حالتی که حکیم کرده شود بران باطل قدرت  
چرا که ایمینی از اجلی بدیهیات و از اوضح مشاهدات انبیاء قبل از حضرت عیسی  
مبعوث و مرسل نبودند با قطار عالم و نیست احدی از اهل قدرت سابقه متقدم  
مگر که قبل شان لامحاله تحقق نبی مسلم النبوت است تا اینکه سلسله ایمینی منقضی  
شود حضرت آدم ابو البشر و قبل تخلیق و تکوین آدم غیر مسجوش است از کفر و اسلام  
و حلال و حرام عند علماء الثقات الانام و الیسمات الخواص و العوام همیشه صرح  
اسیوطی رحوفان الانبیاء قبل عیسی مبعوثون فی اقطار العالم و ما من فتره

بمقدمته الا وقتها یعنی آدم و ادم قبل آدم بشیر شقیق به احکام من کفر و اسلام و حلال

او حرام فان اعجزنا تقدم لعنة ما وان لم نصل اليهم سحالت اعاديت اهل العترة

اذ لم يوجد بهذا الوصف قوم حکيم بحا عليهم انتهی مقامات سنديه پس در صورت

اعتبار سفر و ممانه و قید و مقدره امر کيه لازم مني آيد و خطر کيه رومي نمايد همه و چوه

از غير مهلمات و غير ايقينات است كما سبق تصریحاً الفاجه بنمیتي بدائمه مستلزم

و متضمن ابادانگار است آیات کریمه و احادیث طبعیه حيث صرح فيه و قد وردني

اهل الفرة احادیث صحاح و حسن المن بانهم موقوفون الى الامتحان بين يدي الملك

الديان فمن سبقت له السعادة اطاع و دخل الجنان و من سبقت له الشقاوة عصى

و ادخل النيران انتهى تلخیص مرام انیکه اهل فتره الطائفه هستند که مخلوق گردیده اند

ما بين زمانه و بنی مرسل که نه بلوغ و وصول دعوه بنی اول رو داد و نه ایشان ما در آن

شرف صحبت بنی ثانی مشرف گشتند مثل طائفه اعراب که حضرت عیسی<sup>علیه السلام</sup> بلاغ نمود

با ایشان و نه ایشان فائز و مستفید بشرف دولت ملازمت جناب رسول مقبول صلعم

مشرف گشتند فاما اهل فتره موقوف اند الى الامتحان بين يدي الملك البیان

پس از آنکه بسقاوت سابقه ابدی منحرف و معرض گشتند و اصل شدند بدرگات

خیرین و آنانکه بسجادت سابقه مزیدی حسن انتمثال احکام نمودند داخل شدند

بفوز لقا بر حین و در باب آریاب فتره و راس این قول متعده و مشکثه وارد

گشته اند بعضی میفرمایند که ان المراد اهل الفتره من كان بعد و لغير شریعته

عیسی و قبل لعنة نبی السراج المنیر و عوطا هر من قوله لعلک یا اهل الجنان

قد جاءکم ربنا بنبیین لکم علی فتره من الرسل انما قال المفسر

رأى العين الفترة ما بين النبيين وقال ابن جرير في نهجهم الآية القبول حسن الفترة فقط  
 الرسل بعد مجيئهم من قتر الامرا اذ ابدأ وحسن قال الجوهري في الصحاح قولاً ابان الفترة  
 ما بين الرسولين من سبل المدسجانه فاما تكون فترة حتى يقدرها دعوة رسول ثم يباد  
 المزدان فيدثر امراد يطول لفظ حديث الجاكم وهو على شرط الشيخين صحيح الاسناد  
 اذا كان يوم القيمة باراهل الجاهلية يحملون اوزانهم على طهدهم ثم ذكر لفتحة  
 في الاستحسان وهو صريح في المراد وقبض امانا امام شافعي في الفترة وهو لفتحة  
 باسنتين من اسنين على ان في زمانه من لم تبلغ الدعوة وهم قوم ورا القين  
 فاذا وجد من لم تبلغ الدعوة بعد بعثته بينا باقى سنة والاسلام طاهر  
 واذا فما انتك بزمن الجاهلية التي عم فيها الكفر والجهل وطبق الارض وغلبت  
 كل كافرتهم مقامات سنديه والى هم در شرح مسلم تحقيق ابن بسلة كما ينبغي  
 فروده حيث قال العلامة فيه وقد ذكر الآلى في شرح صحيح مسلم بده اسمائه  
 فاطب فيها والحق وراكم وقال اهل الفترة هم الامم الكائنة بين ازمنة  
 الرسل الذين لم يرسل اليهم الا اول والا اذ ركوا الثانية كالاسواب الذين لم  
 يرسل اليهم عيسى واولا الحقوا النبي صلعم انتهى ورد في تفسير معالم التنزيل  
 واختلفوا في مدة الفترة بين عيسى ومحمد صلعم قال ابو عثمان الهندي ستمائة  
 وقال قتادة ستمائة وستون سنة وقال معمر والكندي ستمائة واربعون  
 سنة وسميت فترة لان الرسل كانت تتر بعد موسى من غير القطاع الى زمان  
 عيسى ولم يكن بعد عيسى سوى سولنا صلعم انتهى بالجملة ان ذكره بتمام حسن اتمام  
 انمى جنانك از الصريح وتفريح حضرت عقيل ابن ابى طالب استفادى شواذ تحقيق

حضرات ذکر یافته نشده و دیده نشده چنانچه ایشان امینتی را مستقرا کرده متفرع  
 باقسام ثلثه مؤذنه اولاً اینکه مثلاً شخصی بر بصیرت قلبی خبرت معنوی ادراک توحید نمود و عام  
 از آنکه داخل شد در شریعت کفر ندین عمر و بن تقیل یا مثلاً داخل شد در شریعت عیسوی  
 و ثانیاً اینکه مثلاً کسی که مؤذنه ادراک توحید کرده و به داخل شد در شریعت نبوی و نه مخرج نمود  
 بر این نفسانی خود شریعتی و منهجی بلکه باقیان ماده الامر بحال عقلمت ایشان با تحقیق از اول  
 هستند و قاطبه اینچنین طائفه از غیر معدن است که سابق بقبریه و ثالثاً اینکه مثلاً  
 شخصی شرک نمود و ادراک معنوی توحید نکرد و بلکه تغییر و تحریف نمود و مخرج کرد برای  
 ملتق بر شریعتی و هم الاکثرون این قسم عند المحققین از ان قبیل است که مسلم الثبوت  
 تعذیب عقوبت ایشان پس متاخرین زائد فضلاً و شرفاً فرموده اند که تحقیق واجب  
 اخراج و انفراد حضرت باین شریفین رسول انقلین صلعم ازین قسم ثالث است صرح سیوطی

فی المقامات السندیه شمس اهل الفتره فیما ذکر عقیل ابن ابیالمسبح ثلثه اقسام الاول  
 من ادراک التوحید بصیرتیه سوار کم بدخل فی شریعتیه کزیدن عمر و بن تقیل او دخل فی شریعت  
 عیسوی و الاثنانی من کم لشکر و کم یوحده و لا داخل فی شریعتیه نبوی و لا ابتکر لنفسه

و لا اخرج و نیابل بقی عمره علی جال عقلمت عن بنو بکله تارکاً جمیعہ و قال فی ابجالیته  
 مع کلان ذکرتهم ان الفتره قال و هم غیر مغذین للقطع کما قرنا طریقه و الثالث

من اشکر و کم یوحده و بدل و غیر و شرع لنفسه فحلل و حرّم و هم الاکثر و علی بذل القسم  
 صح تعذیبه و راو بعض من تاخر من اهل العلم انه یحب اخراج الالبون اشرفین من القسم

انتهی باجماعه یعنی محصور و مقصور و منوط و متبنی بر بلوغ و عیانم بلوغ و دعوت است و این  
 صرح ترین اقوال است عینی شخصیکه زرسید بر بلوغ و دعوت پس آن لامحاجی را صلوات

شرعی است عام از آنکه قبل لعنت محمدیه باشد یا بعد لعنت آری بخشید که از اهل فتره مثلاً  
 رسید بر بلوغ و وصول دعوت و بدینش اصرار نمود و برود و عناد و ابا و انکار پس آن را  
 بلا حملات ناری است و نیستیم اخیر است محل اجماع و نیت اجدی را از خلق اندرین  
 نزاع صحیح استیو طی فی المقامات پسندید و با بجملة فالمدار علی بلوغ الدعوة و عداوت

فمن لم یبعث نبواً سوا رکان قبل البعثة المحمدیه اول بعد از آن کان فی زمان فتره  
 و بلغاته فهو فی النار اذ لا یشر علی العناد و رد و اذ القسم الاخیر محل اجماع است

پس الخلق نزار و هو الذی استار الیه النودی فی شرح مسلم فمن عذره العذر رسول  
 فهو المعذور و من بین الدنما له من مکرم انہی حالاً احقاق مدعی و اثبات ما نحن فیہ

بجو آخر ان جوان مربوط و اوله محمو بایدستند که اندر میناب علمانی محققین و احبار کبار  
 مشاخرین از اسلام و اخلا سبقت فرسوده اندالی ما هو اقوی در گما واضح مسلکاً و ان

حکم هر دو جناب مغفرت آید همچو کسی که با بنیان بالتحقیق بلوغ دعوت رسول نگردد و در  
 احکام شرعی وصول حقیقته همچو طائفه اهل فتره است تبصریح مصرحه سابقه چه نمعنی

مکتوف و برین بر اهل علم است که الی یومنا بعض تحقیق و پیرایه تصدیق از نصول  
 و اخبارات قطعیہ نرسیده است که قطعاً و جراً بر هر دو جناب شرفین آید بلوغ دعوت

اسلامی احکام ملت حقی گردیده و لغوی با بعد بلوغ و وصول دعوت و استیجاب حکام  
 بر حق صدق ابا و انکار و رد و عناد بر حق پس اندر ضرورت صدق کلیه شرعی و ضابطه

بلب صفت عیان دستغنی از بیان کل مولود یولد علی الفطرة معہذا هر دو جناب مغفرت  
 مقبوض گشتند بزبان پیشاب و نرسیدند پس من بلوغ الاحقاب کما تحقیق من تحقیق بود

التقات یعنی سعت نذر و عمر شریف هر دو حضرت تا زمانیکه و قیوف و اطلاع بر اخبار باجبا



اخبار دست دهد و بعضی هم از اخبار بزرگ و اسفار از جمله الاسفار العجیبیت و فرج  
 که از حدیث صریح اسیوطی در حق فی المقامات اسندیه و ذهب محققان فی سائها الی ما هو  
 اقوی بدرکاد اصح مسلک و هو ان حکمها حکم من کم ثبوت المدعوه من اهل الفطره اذ لم  
 انها و غیا و عا ند اول کل بود و بود علی الفطره مع ضمیمه انها قهضیا فی ابان اشجاب  
 بود که یلیعاسن من فریح الاختیاب فلم یسع عمرهما الوقوف علی الاخبار بالانخبار من الاخبار  
 و بعضی میباید الی الاسفار بالاسفار الی جمله الاسفار انتهى از محمد بن اسحاق مروی است  
 که رسول مقبول صلعم در بطن شریف حضرت آمنه رضا بودند که حضرت عبدالمطلب در وقت  
 یافتند بعضی میگویند که عمر شریف بدو سال سیده بود که وفات یافتند حساب  
 مدارج النبوة فرموده که این قول اصح اقوال است و دیگر ثقات محدثین و اکابر  
 متاخرین هم ترجیح و تصحیح این فرموده و فاعتدوا یا اولی الابصار که هر گاه  
 که تحقیق مقام و توضیح فرام حسن بیان جلوه اتنام پذیرفته و همین بوجه حسن  
 بر شیخ و شایسته پیدا و هویدا گشته که آنانکه قبل بعثت بنی مرسل متبوعان گشتند  
 از خصوص قطعیه و اخبار صحیح و معقوبت و باس شان محقق و مثبت پس حال اشیاء  
 تتمه و بقیه این هم گوش خاطر را فرا باید و مثبت و او را در مقصود و مباحث فیه همواره  
 حسب العین باید ساخت که هر طایفه مستقیم و در سبب توهم و سلک سلیم گاهی خطا بخورد  
 این صریح اسیوطی رح فیها قال الله تعالی فی بیان انه لا یعاقب احد قبل  
 البعثه ولا یحیی و لو انا اهکنا هم بعد ان من قبله لقالوا ربنا لو انزل  
 الی سلسلت النار سواک لانتع الی من قبل ان تکلم و یحیی و قال الله  
 فی سوره طهم تلك آیات الکتاب المباین و لو ان البصیرة مصیبه

بما قدمت ايديهم فيقولوا ربنا لولا ارسلت اليك رسولا لولا انك انت  
 في هذه السورة وادبه استدلال العالمون وما كان ربك بغير ملكي القوس  
 الى قوله الا واهلها طالمون وقال الله تعالى في عذابهم تكليف العاقل و  
 قاله الناقلون ذلك ان لم يكن ربك مهلكي القوم بظلمهم واهلها فاقبلوا  
 وقال الله تعالى في سورة اشعرا تنبيه العالمين وما اهلكنا من قبته الا اهلها  
 منذ ان ذكر في واهلها طالمون وقال الله تعالى في عذاب الكفار حيث لا يحيطون  
 في النار من نصير وهم يصطرون في نارنا اخرجنا الغل صا كما غير الله  
 كذا الغل او لم نغركه ما يتذكر فيه من تذكر جاءكم المذير استه  
 و اين تحقيقه است عظم و بصياحي است اهم سلم الثبوت عندنا في الفقه والاصول  
 و به قال العلماء الفحول حيث صرح السيوطي فيها فمذه القاعدة مقطوع بها عندنا في الفقه

والاصول ستبينه لشرتها عن ان يورد فيها شيء من لقول الخبر برصحاب بصيرت وازبان  
 خبرت بحجتها نذكر احاديث صحيحه ودر بخاري وغيره وارو گشته بخلاصه اينكه كافر بگردد وديده  
 از ضربان عباد بر اسميم تا عهد عام ابن الخراساني و اين شخص اول از آنهاست كه عباد  
 انسان و پرستش او همان نموده و تغيير و تبديل نموده دين از اسميم كه چنين سبب به فرموده  
 بنى صلعم او را كه بجز قصبه في النار حيث صرح السيوطي فيها و اما العرب فضحت الاجاد و نيت

البحاري لكل را و و داعي بايتم كيف منهم احد من عهد ابراهيم الى عهد عام ابن الخراساني

به و اول من عبد الاصنام و غير دين ابراهيم و راه النبي صلعم سبب كذب سبب قصبه النبا  
 قد نص العلماء على هذه الجملة و در و بها اجملة في حدة من الاجاب و تجتهد روایت نمودن  
 و در تاريخ خود از ابن عباس كه بودند عند ان و محد و ربيعة و مضر و خزيمه و اسد بن

ابراہیم بن یونس کہ نہ نماز کیا لیا نہ نماز کر باہر و در وقتہ این حدیث مذکور شد کہ بدنگو سید الیاس

کہ تحقیق او بود مؤمن حبیب صحیح السید گلی فیہا وقد اخرج ابن حبیب تاریخہ عن ابن عباس

و ابو جہر بیان بخبرہ فی کہ میر قبال کان عدنان و معد و ربیعہ و مضر و خزیمہ و اسد علی ملتہ

ابراہیم فلما تذکرہ و سیم الالبخیر و فی الروض الامین حدیث لالتبوا الالیاس فانہ کان من مسا

و و طیب سکت بیان او در دلائل النبوة ابی نعیم و در زیانہ کہ تحقیق کعب ابن یوسی وصیت نمود

ولد خود را بایمان آوردن بر بنی صلعم و منسور و در بیخ طبع گشتی بچکات شوق آیات

بالیس نے شاهد فحواہد عوتہ + اذا قرئت تبغی لحنی حدانا + مقامات

ذاما کلاب و صحنی و عبد مناف و اشتم فلم اظفر فیہم فی واحد من اجدین بنی نضیل حاتم و ابان

عبد المطلب فیغنیہ خلاف ولا شبہ انہ من اهل القرۃ و من کم تبغیہ الذحوة و علی بندہ یجیل الخوخ

حدیث الحاکم و صحیح عن ابن مسعود صلعم سأل عن ابویہ فقال ما سالتہما ربی فی عظیمیہما

یوالی قائم المقام المحمود فلعج بانہ یرتجی لہما فی ذلک المقام الشفاعتہ ولیت الا فی التوفیق

چند الامتحان للطاعہ و علی ذلک صحیح حدیث ابن عمر فیما رواہ تمام فی فوائد المرزب

اذا کان یوم القیمۃ شفعت الابی و امی و عمی و اخ لی کان فی الجاہلیتہ و الراد اخوہ من الرضی

و ہوا بن علیتہ لیسیدہ استیثمہ اہل حدیث در بابہ اخ رضاعی حضرت صلعم تاویل فرمودہ

عینی شفاعت بالتحقیف گفتہ اند و ضرورت کہ این تاویل در حق او باید کرد و چرا کہ او

سہت زمان نبوت را و سلام نیارزدہ کما صحیح الامام و قد تاملہ لہم العظیمی فی حق عمہ

علی اہنا شفاعتہ بالتحقیف کما ہو فی مسلم و لا بد من ہذا التاویل فی حقہ لانہ ادرک العقبۃ

و لم یسلم استیثمہ حالہ اوضح و بشرح تحقیق عجیب غریب از تفسیرہا کا پر دین و عظیم

علمائے متاخرین دادہ میشود ہر چند کہ از تفسیر دیوینہم آن بخلاف ہر دو بتجاہر استعذرنا

تبدلی از لفظ علی مسح میکنم که در صورت ادراک و اصلاح آنها زیاده تر شمال الی کما فی حدیث  
 و مزید صداقت و وثوق علی با سخن فیه تصور غالب است که ایشان باطل و طالب صادق  
 با در مفقود و محتاج با قامت بنیاد و ادک و اصنات با حدی و جوه نگردد و بسیار بیاید  
 مستغنی از شرح و تفصیل گردد و آن اینکه استدلال نموده است که مجاهد و سفیان ازین  
 عینیه بر بقا استمرار توحید و ذریت ابراهیم ع بدلیل قوله تعالی و اذ قال ابراهیم  
 رب اجعل هذا البلد آمنا و همین معنی وارد شده است از ابن عباس  
 و مجاهد و قتاده بسند معتبر تحت تفسیر قوله تعالی و جعلها كلمة باقية فی عقیه  
 گفته که دائما و با بد و ذریت ابراهیم ع همچون افراد پیدا شدند که مقرر و مشرف  
 بودند اینست معنی سجانه تعالی بودند و پرستش ذات پاک و حده لا شریک منین بودند  
 و بر فطرت بهم وجه متمکن و مستقر بودند و همین معنی اصحیح داده این منذر از ابن  
 جریر و تفسیر خود و هو العالم الاول فی قول رب اجعلنی مقيم لعنوة و من ذریتی  
 و ابن عیینیه نیز استدلال همین آیه مذکوره نموده که احدی از اولاد حضرت اسمعیل  
 پرستش همانم و عبادات او شان نگرده و چگونه این معنی راست و درست نشود که  
 ابراهیم خلیل الرحمن دعا خواسته بود از جناب خداوند که تم و اجنبی و بتی آن تعبیر  
 الاصل نام ابراهیم آنجا که ادعیات انبیاء و جمله اجابت و قبولیت و لذت لغزوی اجابت از در  
 حق پیراسته قبول می آید و دعای حضرت خلیل معبر من اجابت و قبولیت رسیده چنانچه  
 صریح اسیوطی در فیها و قد استدلال مجاهد و سفیان ابن عیینیه علی استمرار التوحید فی ذریت  
 ابراهیم است و در حدیثی از ابن عباس و در حدیثی از ابن عباس و در حدیثی از ابن عباس  
 ان اجعل هذا البلد آمنا و همین معنی وارد شده است از ابن عباس

زین جعلی میثم صلبه و من ذللتی قال فلن یزال بن ذریه ابراهیم <sup>ع</sup> ناس علی نظر  
 لیل بن الندود و رو عن ابن عباس <sup>ع</sup> مجاهد و قاده بسند معتدله فی قوله <sup>ع</sup> جعلها  
 کلمه باقیه فی حقه قال الا خلاص التوحید لایزال فی ذریه من یوجد الله و یعبده و فی  
 البیضا و من فی تفسیر ذریه الآیه و رحم ابن عیینه ان ابوالاسمعیل <sup>ع</sup> المعبود و الصنم صحیح  
 و ورد فی تفسیر معالم التنزیل <sup>ع</sup> ابا عا و له لنبیه فاما و نبیه من صلبه <sup>ع</sup> کلمه تعبد منهم احد الصنم  
 و یکذا فی المدارک و صاحب تفسیر حسینی <sup>ع</sup> هم در تفسیر آیه کریمه و اجنبی آه گفته که ابن عیینه فرمود  
 که فرزند ان <sup>ع</sup> سبعت <sup>ع</sup> بجیت <sup>ع</sup> دعای خلیل الرحمن بت نه پرستید زانتهی امام فخر الدین <sup>ع</sup> بانبری  
 شکر الله سغینه نیز تصحیح <sup>ع</sup> معینی <sup>ع</sup> فرمود و بغایت تجلیل و تعظیم و تکریم و تمجید این صدق <sup>ع</sup> مقال <sup>ع</sup>  
 خلاصه اش انیکه تحقیق <sup>ع</sup> بودند ابوبن شریفین رسول الثقلین صلعم از زهره <sup>ع</sup> مشرکین  
 بلکه ممکن بودند بر توحید ملت ابراهیمی <sup>ع</sup> سالک باقوی سالک توحید بودند که علما

سید طی <sup>ع</sup> تحقیق امام را نقل میفرماید قال الامام الهمام فخر الدین رازی <sup>ع</sup> قولاً آخر  
 فی عایته <sup>ع</sup> لتجلیل و لتعظیم <sup>ع</sup> فبالا الهام <sup>ع</sup> کیونما مشرکین بل کانا علی التوحید <sup>ع</sup> و لکنه ابراهیم <sup>ع</sup>  
 و تصحیح <sup>ع</sup> معینی <sup>ع</sup> باده قطیعه <sup>ع</sup> و اصول حنفیه <sup>ع</sup> مصرحه سابقه <sup>ع</sup> تحف <sup>ع</sup> و تتبع <sup>ع</sup> باید نمود و صلا <sup>ع</sup> ارات  
 طریق <sup>ع</sup> بطریق <sup>ع</sup> مینمایم <sup>ع</sup> و نشان <sup>ع</sup> تحقیق <sup>ع</sup> میدیم <sup>ع</sup> که اکثری <sup>ع</sup> از ارباب <sup>ع</sup> و صاحب <sup>ع</sup> و معابد <sup>ع</sup> مطاب  
 عالی <sup>ع</sup> متفهم <sup>ع</sup> از مظهر <sup>ع</sup> نموده <sup>ع</sup> و ظلمتی <sup>ع</sup> اثری <sup>ع</sup> و نشانی <sup>ع</sup> و اشامی <sup>ع</sup> هم <sup>ع</sup> ازین <sup>ع</sup> تحقیق <sup>ع</sup> سرا <sup>ع</sup> با تصد  
 نیافه <sup>ع</sup> پس <sup>ع</sup> بعد <sup>ع</sup> الصیال <sup>ع</sup> الی <sup>ع</sup> المطلوب <sup>ع</sup> دعای <sup>ع</sup> خیر <sup>ع</sup> حسن <sup>ع</sup> عاقبت <sup>ع</sup> بحق <sup>ع</sup> این <sup>ع</sup> احقر <sup>ع</sup> عبید <sup>ع</sup> باید <sup>ع</sup>  
 از گوش <sup>ع</sup> هوش <sup>ع</sup> باید <sup>ع</sup> شنید <sup>ع</sup> که <sup>ع</sup> حضرت <sup>ع</sup> است <sup>ع</sup> صلک <sup>ع</sup> تحقیق <sup>ع</sup> هم <sup>ع</sup> از <sup>ع</sup> حضرت  
 شد <sup>ع</sup> وین <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> رکن <sup>ع</sup> مسجد <sup>ع</sup> یاد <sup>ع</sup> شروع <sup>ع</sup> مستین <sup>ع</sup> همچو <sup>ع</sup> حضرت <sup>ع</sup> امام <sup>ع</sup> الهمام <sup>ع</sup> فخر <sup>ع</sup> الدین <sup>ع</sup> رازی <sup>ع</sup>

حضرت مرزا جان برکی محدث و حضرت مولانا قاضی صاحب و صاحب سیرت شامی و میرزا  
 اکابر محدثین و ثقات متعین بچرخ حسن استکمال انبیا و احقاق مذعابی باطن فیه نسبت  
 اسلام صحیح حضرات کبار و ارباب اطهار ارباب و اہیات ائمہ ارباب کائنات الی آدم  
 بوجود اتم و اکمل و طریق عظیم و اصل پر خند کہ اندر معنی تصریح صدر ہم کافی و دانی بود  
 قام از یضیاح و تشریح لجان عقیل و قال شکر داعی نقیض و نقیض شکر است حضرت  
 مرزا جان برکی محدث برج در نظم الدرر و المرجان میسر مایند و المتاحرون اتینوا اسلام

والدین علی جمیع آباء و اعمام الی آدم الخ و قال الامام الرازی رح ان اجدادہ مسلم  
 کلہم الی آدم کذا کما لکون من التوحید فی اقوی الساکت قال سیوطی رح وقد استقر  
 احوال اجداد سید بنی قسی فوجدہم مومنین بہین من آدم الی مرۃ بن کعب بن لوی

الا انہ یستتہ منہم اذ ان کان الدبر امام مقامات سند سید و قال الشیخ الخبیر اوی  
 فی القعد الثمین فی فضائل بلد الامین و نقده من سیوطی رح بکذا من غیر تفاوت و ورود

فی بسا الک الحنفی والدی المصطفی انی استقرت اہیات الامیار فوجدتہم  
 بالدر توفیتہ رحمۃ اللہ علیہا و یضیاح قال المرزا جان البر کہ رح فی نظم الدرر و المرجان

و لم یکن فی نسبہ من آدم الی ابی عبد اللہ سفاح و لامشہر کی قط و انتقل بہن ظہور  
 حتی خرج بنیاد الائمۃ اللتی فی نسبہ کلہا مستجمعة لشرط الصحۃ کالکلمۃ الی

فی نسبہ منہ الی آدم الا نکاح صحیح نتیجہ اثر الطیہ الصحیحۃ کینکاح الاسلام الموجود  
 او استدلال الامام الرازی رح بما فی التزیل الذی ہو قرۃ عین العابدین الذی

حین تقوم و تقلبات اساجدین و بقولہ تعالیٰ انما لشرکون نجس فذر  
 او قد قال صلعم لم انزل العسل من الاصلاب الطاہرین انتہی مخفی نماز کہ از

مقادیر

عظیم و تحقیق سے جلیل الباریت یعنی اس و الشراح بلاریب وارتابا ما تمخص و محصل  
 مراد فی هذا المقام اینکہ صحت نسب شریف بغایت ظہارت و عصمت حضرت  
 سلسلہ منیف نیز از خصوص قطعیہ و اخبار صحیحہ تحقیق و مثبت پس اسلام را با جلس و  
 خلیجان ایمان و اذعان و عقیدت و الیقان باید داشت برینکہ در نسب شریف  
 حضرت رسول مقبول صلعم من آدم الی حضرت عبدالدرضا اوش سفاح در حشر  
 و شواہب جاہلیت ہیچگونہ مباحی و مدخلی ندارد و یہ صحیح علیہ است کہ انتقال  
 با طغہ طاہرہ و نور ذات پاک مصطفویہ در اضلاب طینتہ کریمہ و ارحام ہائے مقدسہ  
 و ظهور بطون شریفہ مصنع کشفہ حتی کہ عند المحدثین النقاد انکہ سلسلہ نسب شریف  
 بتحقق گردیدہ است صحیح بشرط صحت ہجو انکہ صحیحہ اسلام موجودہ و معمولی ایما  
 کما لا یخفی علی صاحب العقل سلیم و الادراک القویم در سنن بہیقی از ابن عباس رضی  
 مروی است کہ حضرت ختم الانبیاء صلعم فرمود کہ در نسب سفاح جاہلیت ہیچانہ  
 و دخلی ندارد و از حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی مروی است کہ حضرت  
 رسول مقبول صلعم فرمود کہ از آدم ابوالبشر تا والدین ما در سلسلہ نسب  
 زہرا لکوث سفاح جاہلیت گنجائشی و مدخلی ندارد کما مر لقصیر خجہ القالیس محل  
 البقاہ و اثباہ و اشعار و اکتناہ است کہ در حنیکہ ظہارت و عظمت آن نزد  
 حضرت از خصوص قطعیہ و اخبار صحیحہ صراحتہ و بدایعہ مستحق گردیدہ انکاء تخلف عدو  
 مسکک کہ بر خطر و طرق آخر سرا پا خذر و شرر چگونہ جا دار پس علی ندب المنکر طرا  
 اینچند کہ حالت کفر نقل در حلت فرمودہ اند پس لغو و با بدہ است و عیاناً ہمین  
 مستلزم و تحقیق من اول از خصوص قطعیہ و تخلف انما حدیث نبویہ صلعم است کہ

برایی است که حیقت طابند کفار اندک  
 این حقایق مجتمعی حضرت کبری صاف ارشاد میفرماید و نقلی است که صاحب  
 در حضرت رسول مقبول صلعم نیز بواقع متکثره حسن ارشاد میفرماید بنیابت اصلاح و نشر  
 فرموده از بعضی آنها تحقیق علامه سیوطی فرماید + قال استیورج در شرح خلیفه امامان  
 و اذکار رحم حیاء و نسیا و قال انما انفسکم شبا و صبرا و حسبکم نزل الله یقلین  
 من الاصلاب الطیبه الى الارحام الظاهره منصفه مهنذا فانا خیرکم نضاً و خیرکم اباً  
 و ان قریشاً کانت نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم بالفی عام  
 یستج ذلک النور و تسبیح الملائکه بتسبیحهم علیهم نصلوة و سلام ثم لقی ذلک النور  
 فی صلاب آدم و هو الدرۃ الفاخره قال ثم لم یزل یقلین من الاصلاب الکریمه و الاصلاب  
 الظاهره و یظیم فی سلاک الدرۃ قول حافظ العصر الی افضل بن محبر بنی  
 الهمدی البخاری بن الکنشیم + فنن فخرهم فلیقصر المتطاول + تنقل فی صلاب قوم  
 شمر فوا + به مثل باللبدر تک المنازل + مقامات سندسیه ما حسن  
 قول الخافظ ابن ناصر الدین دمشقی رحمه تنقل احمد نور عظیمیا + تبارک لاری جباه الساجدین  
 تعلب فیهم آه ما فخرنا به الی ان جابر بن المسلمینا + سعد در الحافظ شمس الممدین الهمدی رحمه  
 حیث قال رحمه حیاء الله بنی برید فضل + علی فضل و کان به رؤفاه فاجیا امه و کذا الامه + الامه  
 به فضل انبیاء صلعم فالقدر بذقیر + و ان کان الحدیث بدعیجا + و رحم الله العبد الذمیر  
 الساجد الی ابی ابی و لای یمان و الامه الامنیه امه + و قال المولانا فخر ریحی رحمه و ما بر  
 فی فضل من نقله من افضی الی الظاهره و ان + الی صلب عبد الله بن محمد + و قد اصاب  
 و الدمن اهل ایمان + و جابر بن عبد الله فی الحدیث شواهد + و مال الیه یجمع من اهل عرفان +



فاسم فان اندر جل جلاله + قدیر الی الاحیاء فی کل احوال + اندر مقام امام اشعری صاحب  
فرموده است خوبی با زوده و لطف با بخشیده و کینیت با روده و ان الامام  
الاشعری نسبت به نجاتها نضا حکم تبیان + و حاشا له العرش برضی جنابه  
لوالدنی المختار رویش نیران + و قد شایده من معجزات محمد + خوارق آیات  
ابوح اعیان + حالاسمع تحقیقات مستطعات با سخن فیه گویند خاطر افرا با بند  
ای الواب احقاق مقصود با حنون محموده و طرق ستوده بر روی با بید کیشود  
که غایبه الامر و منتهی القال اندر میناب اینکه مدعی را با وصف اشارات انبیا  
تقریحات بالبنیات و برابرین قطعیات جاسی نقصن و محل تردید باین شرح  
نمودنی مستبعد و مستحب نیست که بگوید که در صورت تسلیم و اقبال این سنگ  
بر این و مفهوم بسین و اخبارت متین تا حال انتشار نزاع باقی بکند متبادر  
این تصریح و تفتیح و تحقیق و تصریح بناقض و تقارض داعی و آن اینکه  
در کتب دینی و رو و احادیث که متضمن عقوبت و تعذیب بحق البون کریم  
حضرت رسول الهلین صلعم اندو قاطبه و بدایه متحقق پس در صورت اجماع  
و قبول احادیث صحیح علماء اصول تحقیق تناقض و لزوم تقارض با احادیث  
صحیح و اخبارات جلیله متضمنه نجات و مغفرت مشهود میگردد و این معنی بالبداهه  
از قوای علمیه قبیل مخدورات و منظورات و غیر مسلمات است اندر نصیحت  
واجب افتاد که از جواب باصواب ارتفاع این امر عارضه لازم و شایسته  
واقع نیز نموده شعور تامدک ما سخن فیه بهگی و خیره همچو صبح صادق و شمس  
بالوقت تنویر و انوار نمایان و حیان گردد و نوعی زینت و ارتباب بجا طر

ارباب ثقات و غیر ثقات باشد نماید از طریق سایر ادوار کفوییم  
 که اهل علم قابل از و مسلم الثبوت داشته اند اما در کتب معتبره  
 مسترقی بقایات سینه و خارج بدرجات علیه مانده تا آنکه نقل و روایت  
 ازین عالم وواصل بخندند بما و امی بنقران در ضوابط و لهذا ثقات  
 اندر ضرورت جائز است و ممکن است همچنین که وقوع و شبهه این قضیه  
 بعد آن گشته باشد اعمی در و احادیث مذکوره مقدم است در و احادیث  
 اجماع اسلام از آن تاخر باشد و رو احادیث همچو منوط بیشتر و اکثر کمال  
 علی من متبع کتب الاحادیث اندر ضرورت مرتفع شد تعارض و سابقه از

تناقض حیث صرح العلامة سیوطی قال العلامة شیخ ابوالفتح محمد

بسید الناس ذکر بعض اهل العلم ان ابی صلعم لم یزل اقیاً فی المقامات السینه

وصاعد بالدرجات العلیة الی ان قبض الله روحه لطاهرة الیه و از لفظ حاضره

لدیه من الکرامه عین القدر علیہ فتح الجائز ان یکون هذه درجه جمیله

بعد ان کم لمن دین الاحیاء والایمان تاخر عن تکالیف احادیث فلا تعارض

مقامات سندیه اما میگویم که بعد احقاق و تسلیم امین یعنی بعد تسلیم رفع

تناقض و ادقاع تعارض و ایجاب تطابقت و توافق باز همچنین بوجه اخر خواهد

میتواند شد و آن اینکه احادیثی که مستمسک است از مضمون صدق مشحون

ایجاد و سلام را در حقیقت آن حدیث عظیم است رحمان و غلبه قوت

استدلال و احتجاج با ثبات مدعی و متناقض تصور ندارد پس میگویم که علامه

سیوطی در شرح البدر سعیده لخواه العالیه از جواب این نقض جا داشته

و کشف صحیح شده واقعه باین بیان و عموماً آن متین باین نحو فرموده است که تحقیق  
 میراد روایات لینه و اخبارات صحیفه که محتوی دستورنی فضائل جلیله و مناقب  
 و متضمن مستلزم شریعت گردید که مکارم شریفه باشد ضعف اسناد آنها همچو تمام  
 سبب و مبانی نیست بلکه اهل علم و محققین محدثین همچو معنی را همچو مواقع و مواضع  
 تسلیم و قبول آنها اولی با قبول و حسن بالمسموع بقصود ریده اند و از عظم معمولاً  
 و معتبرات و تصدیقات انگاشته اند چه حضرات ائمه که ائم رح روایت فرموده اند  
 در البواب مناقب ما هو شد ضعیفاً من هذا و باحقاق و اثبات آنها الموارع  
 بوجهات و صیاف تکلفات و اخبار تا دیلات بیان فرموده اند و بطبیح خاطر  
 حسن رضا بلاشائبه قیل و قال تلقی بقبول و حسن بالمسموع فرموده اند آری  
 اگر در تسلیم امری جایکه لزوم اختلال اصول شریعی و انقلاب ضوابط و مبانی  
 و تحلف و مباحثت قوانین حنفیه بوقوع گراید انگاه با و انکار و قیل و قال  
 جایدار و ضعیفاً عن هذا المقام که ایراد و ایقاع همچو روایات صادقات و بیهم  
 قبول همچو اخبارات سراسر با تصدیقات هرگونه و بهر نحو مشعر و مستلزم خیر کثیر  
 و فضل خزیل است پس چگونه اولی با قبول و حسن بالمسموع نخواهد شد

کما صرح اسیوطی رحمه وان ایراد المین فی الفضائل و المناقب معتبر و بیرون  
 ان ضعف اسناده فی هذا المقام معتبر و قد خرجت الائمة فی البواب المناقب  
 ما هو شد ضعیفاً من هذا و مناقبها با ایراد ما لم یصل الی رتبة و لا حاذی و چه  
 با انواع من التوجیه و ارتضوه لما فیهم من التبرکة و التبرکة بهم ائمه مقامات  
 اما از اینجا که این جواب خالی از اشکام ضعف و شائبه زکوة نیست چه در نادبی النظر

از قبیل اقا اعیان درک میشود ظاهر او متبادر است از مسلمات منکر نمیتواند باشد  
 اندر صورت بشباع خاطر منکر از جوار ستانی و کافی ننموده میشود و کتب مع قطع  
 عن هذا التوجهه اکایر محدثین و محققین متاخرین باخبار آن مجتهد است و از شخص  
 ائمه یعنی نخستین است که حضرت مرزا جان بوی که محدث روح میفرماید که حدیث احیا  
 اگر چه فی حد ذاته ضعیف است اما بصحیح فرموده است آنرا العین محدثین بنظر بلوغ  
 و در صواب آن بدرجه صحت و وثاقت از طرق متعدده و متکثره و سبیل غلبه  
 بشوازه و فرمود که علم ائمه یعنی مستور و مکتم ماند از متقدمین اولیای کشف فرمود  
 بر متاخرین و الله تحقیق بر جمعه من شارح باشار من فصله و همین معنی را علامه  
 ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیا نمودن و ایمان آوردن و باز  
 وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و من صحیح الامام القربطی و الحافظ ابن  
 ناصر اللذین باختصار و همین نحو بنجم غیطان در بلوغ غایبه المرام لقصر شیخ فرموده  
 قال المرزا جان البرککه حدیث الاحیاء و النکان فی حد ذاته ضعیفا لکنه  
 صحیح بعضه بلوغه درجه صحیحه تعدد طرقه و بذا العلیم کانه کان مستورا عن  
 فلسفه الحدیث المتاخرین و الله تحقیق بر جمعه من شارح باشار من فصله و لیهما قال  
 و در فی حدیث ضعیفانه لما توجه الی ریاضه البویه فی تکالیف الحجة احیاءها  
 سبحانه بین قدومه ثم آتاه و در فی شرح المصابیح للعلامة ابن حجر و حدیث  
 احیاءها حتی آتاه ثم توفیها حدیث صحیح و من صحیح الامام القربطی و الحافظ  
 تلمیذ الزین باهتدیه التمه و کذا رواه شیخ الخضر اوسمی رحمه الله العبد  
 فی فتاوی بله الامین و لیهما قال شیخ زین رحمه الله فی بلوغ غایبه

المراد قال قد روي من حديثه عا لثمة روى احياء البويهية عليها الصلوة والسلام  
 حتى آمنوا به واداه اليه حتى وبعثنا قال في الدررة القيمة والجمهر الثمينة رعية الامينة  
 زوجة سيدنا عبد الله الماين بنت وبيب ام رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلى الله ذكرها  
 كانت من عقل البنا ورجلها من فصيح حتى انها قالت ابيات عند وفاتها بشرة  
 برسالة النبي صلى الله عليه وسلم اذ قال ابن حشر عشرين خذ ربسها ففطرت اليه وقالت  
 ابياتت بارك الله فيك من كلام يا ابن الازمي من يومته اجمام + نجاليونك  
 الملك العظام + فدار فداة لضرب باسها + باثة من ابل سوام + ان صح ما  
 انصرتني في المنام + فانت مبعوث ال الانام من عند ذي الجلال والاكرام +  
 ثبت في الحبل وفي الاحرام + تبث لتحقق والاسلام + دين ابيك البربر بالاسم  
 فانت اذهاك عن الاجنام + ان تو ليها مع الاقوام + ثم قال كل حي وحي ميت  
 وكل جديد وكل كثير لفتي وانا مينة وذكرى باق وقد تركت خيرا وولدت طيرا  
 ثم راشت رضى الله عنها فسمع نوح ابن عليها فالظريا اخى الى هذا النظام لها  
 منه صرحا في النهي عن موالة الاصنام والاعتراف بدين ابراهيم وانه ميت  
 ولدها الى الانام من عند ذي الجلال والاكرام بالاسلام وكل ذلك كانت  
 للشركة دار كتاب الاحرام وثبت لها بالثدين بدين الملك العظام فكيف لا يكون  
 موضحة انتم اندر مقام حضرت محبت اشرعية منظر الحق شيخ عبد الرحمن مؤيد  
 وبلوسه نخر نيز اتباع وانتقال ابن مسكوت فمودة كه حديث حسبار  
 والدين اگر چه في نهانة ضعيف منها الا بعد وطرق مجددين بضم و تحسين ان  
 فرموده واد تعالى شانه ايمعنى راز متقدمين مخفي ومنتهم واد فصل عظيم

عظیم پر اباب متاخرین منکشف و مہربین فرمود و چنانچہ حضرات علیہم السلام و والدین کریمین طیبین رسول مقبول صلعم لہہ طریق ثابت فرمودہ اند  
 یا ایہا ان برملت ابراہیمی ہ بودہ یا از صحاب قترہ بودند و نقل فرمودند قبل  
 از زمان نبوتہ یا آنکہ ڈنڈہ کردانید خدا تعالی ایسا بزرگت و مامی رسول  
 مقبول صلعم و بازا ایمان آوردند انتہی و تصریح و توضیح ہر یک شق جدا جدا  
 بوجہ شگرت ذر و سطر سالہ گذشت اندز بمقام بعض از اہل علم شبہ  
 ہینہ نمایند کہ حدیث تصریح متضمن عدم استغفار بحق ہر دو حضرت وارد گردیدہ  
 بہت پس بمعنی قطع نظر از لزوم تاقص و تعارضن لامحالہ مقتصر و محتاج  
 بجواب شافی و بیان کافی دو افنی است و آن اینکہ قال شیخ انصاری

فی العقد الثمین و لعل حکمتہ عدم الاذن فی الاستغفار لہما اتمام نعمتہ علیہ  
 باحیائہما لہ بعد ذلک حتی یقصر من اکابر المؤمنین و الامہال الی احیائہما التوین  
 فیستحق الاستغفار الکامل جنینہ کتبتہ و قال السیوطی رحمہ و قد وردت آثار

یسان سنہانی نہ المقام کما اخرجہ ابن جریر عن ابن عباس فی قولہ تعالی  
 و کسوف یعطیک راکک فاکضتہ قال ابن رضی محمد صلعم ان لا یدخل  
 من المیتۃ النار و بہذا العموم یقتضی ما اخرجہ ابو سعید فی شرف المیتۃ

من حدیث عمران بن حصین مرفوع المساکت سالت ربی ان لا یدخل احد  
 من اہل بیتی فاعطانی ذلک بہی مقابلت سند سیدہ جلالہ فقیر احتقر عبد  
 ملتئمہ و معروفہ دارد کہ و چنینکہ نقول و اولہ از لصوص و اخبار جلیلہ صحیحہ  
 بدو سفرہ دیشوس فی الظہیرۃ جلوہ اتمام و لمعان حسن الضرام مذہب فرستند

مضمون کی نقاب و حجاب چھڑے کٹو و بزانیان و عالمیان روی خود نمود  
 پس طالب صادق خویر اشعار و لغات تان و اغراق و القار فکر کا قوس ایضا  
 با جمیع حواس باطن و ظاہر بہا لہا و ما علیہا نماید و عروس این مضمون  
 صدیق متجون بہا الوف شیون محمود و طرق مر لوط محل ذہن تویم و  
 طبع سلیم از حسن ایجاب و قبول جا دند و از لفظن طبائع و غیر افہام سمجھو بہا  
 و الغام حرف نامقبول و صوت بی اصول بنسب اندیکہ بہمچو مسائل و مواضع  
 جدل منازعت نمودن ضرورۃ نتیجہ خمران و قاطبہ شمر زبان است  
 کف لسان و حفظ ایمان پر ضرور در ہمہ امور طلاق و گویای ذریبان دراز  
 و حرف سرائی شریہ خوب و نیتہ محمودیند ہدکاروسی البیہقی فی شعب اللہایان

عن بعض السلف قال من كان عفا صغر من علمه قلمه علمه ومن تكلم بكن

یاعلم بدر و مہ و کثرت مہ بل الادب مطلوب و اصمت عن کثیر من الاشیاء و اجاز  
 او مندوب ترک الامور اللتی بخیشی عواقبہا فی ہد حسن فی الذی تا و فی الذی  
 باجملہ نازم بر این تحقیق سزا با تصدیق کہ این تحقیقہ است بدیع کہ احدی از  
 حضرات کبار علمایان این زمانہ باین خوشگرف صرف ہمت نغمہ نموده و بصیا  
 بہت عجیب و غریب کہ کسی از ارباب ما نند و معاصر بہمچو بیان سرا پا طینان  
 چمن بعنوان قصد سرور و سعی نشکونہ نموده و ازین قوت دراکہ و حواس پنجگاہ  
 و خرد مشکل کشا بہمچو سخنان بلند و وقار بار جہند کاری نگزفتہ و احدی درین  
 مستعار بہمچو کفارت بیات لفظ نقبان امین نیز داختم و بہمچو مبارکبادی و بیست  
 سنہ اسلام ز بر سرور و چشم ایمان را نور علی نور و کف ختمہ و اندر میناب آقا

و اما این چهار شریف عرانی و ناکامی فریاد خست و شکسته و حیرانی حبسید و الی  
 یعنی همچو شهاب قدوس و اسم عظیم مستور و پنهان بر آرزو و قلوب و در شیان  
 ناسوتیان بوده بحد سدره الختام ارحم الراحمین در اکرام و فیضان رحمة للعالمین  
 بحال این جز اصیفت احقر عبید شامل حال گشته که من حیث الایحیة سبب همچو کعبه  
 معنی و خزان حق و کتوز معنوی دست برده و از خواستی همچو اسرار عمیق و شناوری  
 همچو آثار تدقیق باسلامتی تراکم امواج افراط و تفریط و مامونی با در مخالفت  
 بنیاس و تشکیک در رفاه و تفتیق و جوار مشرقه تدقیق بدست آورده و بی  
 بکایت الحق و خلقی را بسبب برحق نشان داده و خالصا و مخلصا و ظاهر او باطن  
 بدیه پیشگاه احمدی گذرانیده و در جنبانیا و استغفار او و ابتعار او و مرصاة بار  
 حضرت ابوجن کریمین عیسی رسول التلکین صلعم نذر نموده مبدأ فیاض سلسله  
 این چند بلوغ و تشریف شریف این سسی با یلیق از مغفرة و توب و عیب  
 و حسن خاتمه بر بقا بقول ثابت ایمان چین نقل ازین دار است نبیان  
 و در موهل سبوات و لذات اعلی جان بحسن قرب و مجاورت انجولیس جان  
 عطا فراید و ازین تبصره حقیقا کار حتمالی کرده و مطبوع کایه انام فریادین  
 ذکر سعید اریاب باعث حسن نظام و اعظم استقام و واسطه  
 اخیر حسن طبع و انصرام این تبصره حقیقا و مراتب خدامت  
 معنی نماند که بعد حسن تمام این کلمه الحق و اختتام این سلسله برحق چشم حسن  
 اعظم حرم و اقدام انطباقش سید شتم اما از تقالیب بقارین ادوات انجولیس



شرح دوازده وقت ناسیاه تمند و فکوره نارا محمد عجب نیز نگینها و طرفه بوالعجبی را و نمود  
 عاقبت الامرا ندیشیدم که آفریدگار این احسانی بزرگ و متنی سترگ بر هر کد می  
 نخواهد گذشت بلکه بسیار فیاض میرساند و حسن انصاف و سرانجام این معنی من حیث  
 لا یتسبب کلمه نظر از پیشگاه خود خواهد ساخت حمد امتوالیا و شکر امتکاثر الله که  
 بر طبق تمینات قلبی و برفق ملتینات معنوی بنا نهاد معصوم و در نمود عینی بر روز  
 سعید و یومی شریف شکل بدیهی الا نتاج رونود و از قرآن سعیدین صغری کبریا  
 نیتیه محمود و بیایه مطبوع جلوه شهود گرفت و دستگاه ندارم که بشرحی از سید ادریس  
 و حوصله وسیع طرفین و محاسن شریفه و شرف جمیله جانبین پر دانم از  
 یکی اخیر کثیر گویم و دیگری را ابرمطیر خوانم و اگر یکی روشن تر از آفتاب از بعض  
 دیگری عالم کامیاب و اگر یکی بعضی و برکت موصوف دیگری بکریم انفسه و  
 معروف و اگر یکی خیر جاریه است دیگری از باقیات صالحه است و اگر یکی آفتاب  
 نیروز است دیگری ماه چهارومی شب و بحورات و اگر یکی نور العینین ثقلین است  
 دیگری قرآن السعیدین کونین است یعنی جناب مستطاب خلاق آبا میدگاه  
 شیخ و ثواب سبحان موهبت محیط مکت گلدسته محاسن مجد و عظام منهل شرف  
 الهی منبع فضائل و مکارم کبریا یادگار زمانه فرید و یگانه دستگیر خوش  
 صاحب فکر صائب و ذهن ثاقب منتزاع حصول تار بیاذا کرم رکن عظم مایا  
 الفخم معظم مجتهد اعنی منشی محمد فخر الدین صاحب مدخله جنوبین قدیم دیلی اودام سید  
 اقباله و اجلاله ناظر القمران فی البواوی و اللهران که بنام نامی و چشم گران  
 نکیه کلام حاصل عام و اذکار خیرش زبان زد کافه انام قریب و بعید از دست

و در یاد اولی مرتبت ممنون و مشکور و ایا قاصی و ادانی چمن ملازمش بسرور و موقوره  
 قائل از انواع لطائف معهود و حالن سراپا نور علی نور جمهور کبار کافه انام  
 و روحانیان اعلی مقام بر محمودیت دستود گیش اجماع متبوه و بیالم و عالمیان  
 و زمان زبانان سررضا و تسلیم بر او امر و نو آهی شش نگون ساخته و جناب  
 شهادت انشاب بمبالی نقیبات مغافرت ماب قطب سما سعادت مرکز  
 دایره همت سیدین علی حسنا بیگه و ارجها و بی مرار که جهان از گرانله می نعم  
 غربت و عسرت بعهده گرامت محمدش آسوده و فلک هواخواه پیش از در دریا  
 فتح میبیش جسته و آنچه که در میان راستد و اولی العزمان از زید مقصنا و قدس  
 باین سیرده و ظاهر بنیان این سخنان بلند کلمات ارجمند را به پیرایه طلاق  
 و زیادت حمل نمایند و از قبیل قیل و قال تداعین و افراط و میا الخوضه  
 مظهر نغمه مایند که بر کریم النفسه و قدسیت هر دو ممدوح همین برهان قاطع  
 دلیل لامع و ساطع نادمی با علی ندر است که از جنین سابقه توفیق ابدی همچو  
 سعادت اسریدی و فضل عظیم ازلی و حیرت کثیر دینی و دنیوی و معابد و صور  
 و معنوی مالی و مالی پلا تعجب و دشواری محیط حال گشته که خلقی را از او  
 و علوم همی بکلمه بحق صدق عام در داده و عالمی از حق پرستی خود  
 و نیک نهادی بسلسله برحق انبیا و انشوار بخشیده و حسن و استنظاف و سبب  
 هیچ جنین باقیات صفا کلمات و عظم حسنا گشته که تقلید و ملوین نهاده  
 هر دو ممدوح تا یوم بعثت و نشور ادحیات و اقیات محمود العاقبت تحت  
 ذاکیات حسن آخرت و در زبان از دل جان خواهند سخت و روحانیان

قدس صبح و مسانعت خوش اقبال و کوس تهیفت و مبارکبادی بنام نامی  
 و اسم گرامی برد و ممدوح خواهند نواخت چه در حقیقت بضم حسن انصرام و  
 سزای انجام این سرور المرحوم نور العیون نامه کفارت مسیات و برات تری  
 در جیات از باز گاه محمدی و پیشگاه احمدی بدست آورده مبارک فیاض <sup>صد</sup>  
 بلند یکی مطالب اجمند دیگری عطا فرماید آمین یا رب العالمین بحیرت <sup>المسئله</sup>

مکتب

تقریر از جناب مولانا رئیس المحققین نقیہ السلف  
 الصالحین مولانا محمد کریم الله صاحب مد ظلمہ  
 متوطن تدمیم دہلی متصل حوض چمن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد بگذرد که این کلمات خفیات ملفوظات قدسیات با الوفاء مخصوص  
 قطعیات و امادیت مکرمات و براین و حصول خفیات سرآیا بقصد یقیناً  
 که بکایه اش حمز جان اسلام و هر جمله اش نور لعین ایمان است جلوه  
 تحقیق و پیرایه یقین گرفته <sup>بجمله</sup> برحق و عالمی بکلمه الحق انتباه و اشعاع  
 یافته بل قابل الکا فزون بداشی عجیب ان بدلا الا خلق جدید و ما سوال  
 بشارتة للقرب و البعید اولی الابصار سلف و اولی الالکاب خلف و باصفی  
 چنین جامعیت و کمالیت بذروه سمار تحقیق و اوج افق تدقیق سرآیا

نقدین با ضرب طرق حقیق و عظم مسالک سدید عروج و وروده فاما هر چه  
 نبشیرات طیبات و معارف قدسیات و خزان مخفیات و کوزر معنویات  
 و تحقیقات سراپا نقد بقیات و اشرف تالیفات کسی از حضرات و ارباب کمال  
 و این عفو و لایحیل و نقشه حیرت بعقل را باین نحو شگرف و طریق عجیب و غریب  
 از غیب عظم نستند کم کشود و بیل اعظم علماء ایام و اجار کبار کافه انام  
 مقتصر به مجموع مسائل عالی مقام ناطقه و در آن گنگ ساخته و بحسن نظام و انضام  
 حیرتانی پاکشیده و در گو گو زنگانی فانی را بنبر نموده حمد امتکا ثرا و شکر  
 متا و با بد که مؤلف این جلد و نزاع سنین شهر و قیل و قال کردن  
 و دهور را باین بهین و عنوان متین و مفید نموده و از جوابات اوله و این  
 لاجواب شهاب ثاقب مبکران و طالبان و مبسوط شدیدی نجانان متعصبان  
 زده و سراپا منی شایسته مقصود و مجال با کمال مطلوب با قاصی و اعانی و  
 اسافل ذادانی رو نموده و از اقا و بن صحیح اساتذم و سلف عمده اسامند  
 طیبه اکابر خلیف احقاق مدعی ساخته نه بحقیقت این عبارات تعاسب سیر  
 انبار قدیمه بهین معنی مستفاد میشود و بهین تحقیق مثبت و تحقیق میگردد و با بحلیل  
 رست اسبق که این عجاله نافع هرز جهان هرز دوسر است و اسحق که موسوم  
 به تبصره حقناست یا نور سی است که از عالم قدس همچو گو کپ در بی قلب  
 مؤلف تافته و از سکه تاسی که و از شری تا فلک الافلاک منور و معطر و  
 مغنیر و اسز یا فیض سهت او بیت جوامع کلام که در قلوب غرضیان و  
 قرشیان و پرسیان چشمان نشو و نماز کالمه و حیات تازه و نصرت

بی سزا کلاه بخشیده مبدار قیاض حسین اوسل انسرور کائنات ستودم همسر

نشان محمد

بگو بلطف محمد کریم  
الهدیه است

ایفاق تشریف شریف قبولیت و مقبولیت  
و خلعت افاضه منفعت و افادت عطا فرماید  
اینین سحر مسته سپیدنا محمدن الامین فقط

کلمات طیبات بطور تقریظ از جناب فیض  
کاشف دقایق علوم معقول و منقول عارف بر  
قولن فروع و اصول حضرت مولانا محمد  
سید الدینخان مدظلہ خلف الصدق  
حضرت مولانا الفضل اولانا حضرت  
مولانا شمسید الدینخان مغفور متوطن  
قدیم شهر و می

سبب علامت طبع و طبعانی صنوع و تقابیت و تفریق پال و انتشار حال تقاب  
بلا حظه این سال به تفصیل و با معان نظر نه افتاد و اما جسته جسته از آ  
متدوم و مختلفه از بد و کلام تا اختتام نظر انداختم دریا فیم که میما امکان

مؤلف رساله مختصر بطبع و تلامش فخریم بکار برده  
 مدارج تحقیق و تدقیق را علی ما یلیق بحاله بموجب  
 اذعان و ایقان کامله خود ایشان بر پایه ثبوت  
 رسانیده که اهل ایقان در سخن فی ایمان رساله  
 مجالی حرف زدند در حضور من ایستقام نخواهد شد  
 و الله اعلم بالصواب فی الیه المرجع والمآب فقط

بنیان مختصر

محمد سعید الدین ابن  
 محمد سعید الدین خان

کلمات بذائع باغبانرت فصیح و عموآن بلوغ از حسن نتایج  
 طبع و قلوب فکر نقاد جناب سیادت انتساب صاحب کرامت  
 و ذهن ثاقب عالم علوم حکمیة عرف فنون بدیع حکیم  
 سید حسان علیصنادام غنائیته وکیل در پارهاک محمدرسه گولیا

بالرف و طبع استخوان و صنوف عذیب البیان فی اگر هزار سال خوش گیتا  
 و همه دانی و ناز که خیالی زور استیلا لایه و میادی ابداعی و مطالب  
 اختراعی همه روح بر ایتم و جلد و واقعی و ستایش نفس الامر و اولی الامر  
 نوری و فاقا لعلی بوجه دیوان دیوان قصاید مشنومی مشنومی مجاهد فخریم